



گزارش میراث

دوماهنامه تخصصی اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی
دوره دوم، ضمیمه شماره ۵، پاییز ۱۳۹۵

نقدی بر ترازوی نقد

جلال خالقی مطلق



گزارش میراث

دوماهنامه تخصصی اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی

دوره دوم، ضمیمه شماره ۵، پاییز ۱۳۹۵

نقدی در ترازوی نقد

جلال خالقی مطلق

صاحب امتیاز: مرکز پژوهشی میراث مکتوب

مدیر مسئول و سردبیر: اکبر ایرانی

معاون سردبیر: مسعود راستی‌پور

مدیر داخلی: یونس تسلیمی پاک

چاپ (دیجیتال): میراث

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین دانشگاه و ابوریحان، شماره ۱۱۸۲

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲ ، دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.ir

gozaresh@mirasmaktoob.ir

بها: ۱۰۰۰۰۰ ریال

نقدی در تراوی نقد

جلال خالقى مطلق



چکیده

از آنجا که نقد هر اثر، مجالی دوباره است برای بررسی و ژرف‌کاوی آن، آگاهی از دیدگاه صاحب اثر درباره انتقادهای طرح‌شده می‌تواند خواننده را در داوری درست‌تر در باب موضوعات موردنقد یاری رساند. در ضمیمه ۴۰ آینه میراث، دکتر سجاد آیدنلو نقدهایی بر دو تصحیح جدید از شاهنامه نگاشته بود، که بررسی دومین نقد (نقد ویرایش دوم شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق) موضوع گفتار پیش رو است.

منتقد در مقاله یادشده ۱۳۵ ایراد بر دومین ویرایش جلال خالقی مطلق از شاهنامه وارد کرده است، که ۳۶ مورد از این ایرادات از نظر نگارنده گفتار حاضر (دکتر جلال خالقی مطلق) پذیرفتنی، و دیگر موارد ناپذیرفتنی است. از میان ۳۶ مورد پذیرفتنی، ۱۳ مورد مربوط به خطاهای قلمی و چاپخانه‌ای است؛ همچنین از میان موارد ناپذیرفتنی، برخی را می‌توان پیشنهادی در برابر پیشنهاد دیگر، بدون برتری یکی بر دیگری، دانست. نگارنده در این گفتار، به بررسی انتقادات و استدلال‌های منتقد می‌پردازد و دلایل خود را برای پذیرش یا رد این انتقادات طرح می‌کند.

کلیدواژه: شاهنامه؛ ویرایش (تصحیح) انتقادی متن؛ ویرایش دوم شاهنامه؛ شرایط تهیه ویرایش (تصحیح) مستقل؛ واژگان گویشی؛ تلفظ واژگان؛ مآخذ شاهنامه.

در ضمیمه ۴۰ نشریه آینه میراث، نقدی به خامه آقای دکتر سجّاد آیدنلو با عنوان «معرفی و بررسی دو تصحیح تازه شاهنامه» انتشار یافته است. خواست از این دو تصحیح، یکی «ویرایش نهایی چاپ مسکو» است و دیگری «ویرایش دوم شاهنامه به اهتمام جلال خالقی مطلق». بر طبق یادداشتی که تحریریه مجله افزوده است، نخست قرار بر این بوده که این دو پژوهش جدا از یکدیگر منتشر شوند، ولی «به سبب پاره‌ای محدودیت‌ها» نقد هر دو ویرایش را یکجا منتشر کرده‌اند. تا اینجا بر کار مسئولان ارجمند نشریه گرامی ایرادی نیست؛ ولی جای ایراد است بر آن که این کار را به فال نیک گرفته‌اند، زیرا «به خوانندگان کنجکاو و مشتاق این فرصت را می‌دهد که شرح و نقد این دو ویرایش مهم را در کنار هم مطالعه کنند و خود به‌آسانی تفاوت‌های آنها را مقایسه کنند، بدون آنکه مجبور باشند برای نقد هر یک به مآخذ جداگانه‌ای مراجعه کنند».

اظهار نظر بالا عقیده کسی است که از بیرون و بدون آشنایی با جزئیات کار، نگاهی به ویرایش‌های یک اثر بیندازد؛ در حالی که کسی که ویژگی‌های اثری را از درون می‌شناسد، می‌داند که گاه روش، و در نهایت ارزش چند ویرایش از یک اثر واحد، چنان متفاوت است که اصلاً نمی‌توان آنها را با یکدیگر مقایسه کرد. از این رو چاپ دو نقد از دو ویرایش یک اثر واحد در کنار یکدیگر، ممکن است سبب شود که خواننده به‌جای آنکه «خود به‌آسانی تفاوت‌های آنها را» دریابد، به‌کلی گمراه گردد و به نتیجه‌گیری نادرست برسد. برای مثال، چاپ دو نقد مورد بحث در کنار یکدیگر همراه با توصیه مسئولان گرامی نشریه، برخی خوانندگان را به این نتیجه می‌رساند که

منتقد در دو بخش الف و ب نقد خود، بر «ویرایش نهایی چاپ مسکو» جمعاً ۱۳۱ ایراد و بر «ویرایش دوم شاهنامه خالقی مطلق» جمعاً ۱۳۵ ایراد وارد کرده است. پس بدین حساب اعتبار ویرایش نخستین کمی بر ویرایش دوم می‌چربد، و یا کمابیش هر دو از یک اعتبار برخوردارند. در حالی که منتقد - به فرض درستی تمامی ایرادات او بر هر دو ویرایش - باز تنها به بررسی بخش کوچکی از متن شاهنامه پرداخته است. در این مقاله نشان داده خواهد شد که در همین بخش کوچک نیز نظریات منتقد ارجمند درباره ویرایش دوم نگارنده، جز حدود یک‌چهارم آن - که بخشی از آن نیز سهوهای قلمی و چاپی است -، همه از نظر نگارنده، نادرست و یا در بهترین وجه، پیشنهادی در برابر پیشنهاد دیگر است؛ در حالی که ایرادات او بر «ویرایش نهایی مسکو»، جز در پنج مورد، همگی کاملاً مستدل است.

نگارنده پیش از آنکه به ایرادات منتقد - که همیشه با فروتنی آنها را «پیشنهاد» نامیده‌اند - پردازد، مایل است که در ادامه بحث بالا به این نکته اشاره کند که چند ویرایش از یک اثر واحد، باید از چه شرایط و معیارهایی برخوردار باشند تا بتوان آنها را با یکدیگر مقایسه کرد. شرط اصلی استقلال یک ویرایش است، و آن وقتی حاصل می‌شود که آن ویرایش نتیجه مقابله چند دستنویس و ثبت دگرنوشت‌ها باشد. ویرایش‌هایی که بر اساس یک دستنویس واحد و یا مقابله چاپ‌های پیشین فراهم آمده‌اند، و یا به ادعای ویرایشگر بر اساس مقابله چند دستنویس تهیه شده‌اند، ولی اختلاف نسخ در آنها ثبت نشده است، همه حسابشان از ویرایش‌های مستقل جداست و آنها را هرگز نباید با ویرایش‌های مستقل مقایسه کرد. اما هنگام مقایسه چند ویرایش مستقل از یک اثر واحد، باید معیارهای چندی را در نظر گرفت:

۱. شمار دستنویس‌های ارزیابی شده که ویرایشگر آنها را معرفی کرده است و یا باید معرفی کرده باشد؛
۲. شمار دستنویس‌های برگزیده شده که اساس مقابله قرار گرفته‌اند؛

۳. شیوه ثبت دگرنوشت‌ها؛ ۴. بررسی و گزینش منابع جنبی؛ ۵. روش پیرایش (انتقادی، ماشینی، ذوقی)؛ ۶. درجه اعتبار متن از نگاه اصالت واژه‌ها، حرکت‌گذاری، ترتیب درست مصراع‌ها و بیت‌ها، اصالت بیت‌ها و روایات، رسم‌الخط و املاء و نشانه‌گذاری؛ ۷. توضیحات ضمیمه.

نگارنده از میان چاپ‌های کامل شاهنامه، گذشته از چاپ‌های مکن، فولرس و بروخیم که امروزه دیگر کمتر مورد توجهند، تنها پیرایش اول چاپ مسکو را که میان سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۱ میلادی در ۹ مجلد منتشر شده است، می‌شناسد و دو چاپ بعدی آن را که در ایران انتشار یافته‌اند تا کنون حتی به چشم هم ندیده است. نگارنده همچنین از چاپ‌های دیگری که در سال‌های اخیر در ایران انتشار یافته‌اند، یا هیچ اطلاعی ندارد و یا برخی را یک بار دیده و حداکثر ساعتی در آنها سیر و سیاحت کرده است. از میان پیرایش‌هایی که نگارنده از شاهنامه می‌شناسد، تنها همان چاپ اول مسکو پیرایشی مستقل است، اما شرایط دیگری که در بالا برشمرده شد، یا اصلاً در آن رعایت نشده است و یا دارای نقص بسیار است. برای مثال، پیرایشگران این چاپ پیش از آغازیدن به کار پیرایش متن، بخشی از دستنویس‌های موجود را بررسی نکرده بودند، بلکه گذشته از دستنویس لندن ۶۷۵ق، که اساس پیرایش آنها بوده است، تنها دو-سه دستنویس دیگر را که در کتابخانه‌های روسیه داشته‌اند برگزیده‌اند، که تعداد آنها نیز برای پیرایش چنین اثری، به‌ویژه با در نظر گرفتن وضعیت نامطلوب دستنویس‌های موجود از آن، بسیار اندک است. همچنین شیوه ثبت دگرنوشت‌ها و درجه دقت در این کار، در پیرایش یادشده مطلوب نیست. در این پیرایش از منابع جنبی نیز استفاده نشده است و روش پیرایش کمابیش پیروی مطلق از اقدم نسخ است، که در روسیه به‌غلط روش انتقادی نامیده می‌شود. روشن است که با گزینش چنین روشی، تنها تهیه یک چاپ حرفی یا عکسی از همان دستنویس اساس بسنده است، و دیگر نیازی به تحمل رنج مقابله نسخ و صرف وقت

و تحمل هزینه کار نیست. گذشته از اینها، هیچ‌یک از پیرایشگران از پیش ممارستی در متن شاهنامه نداشته‌اند و به سبب کار گروهی، در گذر کار نیز این ممارست را به دست نیاورده بوده‌اند. تنها روان‌شاد عبدالحسین نوشین را می‌توان در میان آنها استثناء کرد. چاپ مسکو دارای نقایصی بنیادین است که برطرف کردن آنها به منزله پیرایش مجدد آن است. جز آنچه برشمرده شد، تشخیص ندادن نویسی کهن از نو و نداشتن بسیاری از واژه‌های کهن، نه در متن و نه در حاشیه، نداشتن شناخت از بیت‌ها و روایات الحاقی، به هم پیوستن چند داستان و نشناختن آغاز و انجام آنها (برای مثال، داستانی که با عنوان «سیاوش» پیرایش شده، شامل سه داستان مستقل است)، زدن عنوان‌ها و تبدیل آنها به شماره و... از نقایص این چاپ است. با این همه، چاپ مسکو نخستین چاپ مستقل از شاهنامه و نخستین گام به سوی پیرایش علمی-انتقادی آن بود، تا آنجا که می‌توان آن را نقطه عطفی در پیرایش شاهنامه دانست. درباره اینکه در چاپ‌های دوم و سوم این پیرایش تا چه درجه‌ای توانسته‌اند به طور مستقل از نقایص یادشده بکاهند، و یا تنها از نتایج کار دیگران بدون نگاهداشت شرایط علمی بهره برده‌اند، نگارنده که این دو چاپ را ندیده است، اظهار نظری نمی‌کند؛ ولی گزارش آقای دکتر آیدنلو (ص ۱۱-۱۲) که در پیرایش نهایی چاپ مسکو جمعاً از ۱۸ دستنویس بهره گرفته‌اند و تفصیل دگرنوشت‌ها را در پایان هر مجلد آورده‌اند، حاکی از آن است که پیرایش نهایی چاپ مسکو نیز همچنان یک چاپ مستقل است، البته به شرطی که تفصیل دگرنوشت‌ها شامل ثبت اختلاف ۱۸ دستنویس باشد، نه بازنویسی آنچه در همان چاپ اول آمده بود. باقی می‌ماند عدم امانت‌داری که دکتر آیدنلو در صفحات ۵۷-۵۸ بدان اشاره کرده‌اند. نظر نگارنده این است که اگر دامنه «دستبردها» از این حد بیرون نباشد، و از سوی دیگر، در این پیرایش توانسته باشند که بخش قابل ملاحظه‌ای از نقایص چاپ اول را برطرف کنند و خود نیز بخشی از نکات مجهول را بگشایند یا نادرستی‌های متن را تصحیح کنند، می‌توان این مایه «دستبرد» را

که به هر حال بر اهل فن پوشیده نخواهد ماند، نادیده گرفت. ولی از نقد دکتر آیدنلو چیزی در این راستا دستگیر نگارنده نشد.

اگر میان چاپ اول مسکو و پیرایش نگارنده و پس از آن، در ایران پیرایش‌های مستقل دیگری از شاهنامه فراهم آمده باشد، هر یک از آنها را می‌توان با چاپ مسکو یا پیرایش نگارنده مقایسه کرد؛ در غیر این صورت، پیرایش‌های مستقل و علمی-انتقادی را نباید با چاپ‌های غیرمستقل مقایسه کرد.

اگر کسی معتقد است که پیرایش‌های مستقل کنونی که از اثری در دست است، پاسخگوی انتظارات ما نیست، دو راه در پیش دارد: یکی اینکه نقایص کار را در نقدی به محضر اهل فن عرضه کند، چنانکه آقای دکتر آیدنلو در دو نقد خود از دو پیرایش شاهنامه کرده‌اند و کسان دیگری نیز همین کار را کرده‌اند، از جمله کسانی که نگارنده در آویزه بخش سوم یادداشت‌های شاهنامه از آنها نام برده است؛ سپس بر پیرایشگران آن اثر است که با حفظ امانت و قدردانی از منتقدان، در پیرایش خود تجدید نظر کنند. راه دیگر اینکه، او کمر همت بر بندد، دستنویس‌های بیشتر یا معتبرتری از آن اثر فراهم آورد، رنج مقابلهٔ نسخ را بر خود هموار نماید، دگرنوشت‌ها را با امانت ثبت کند و از این راه پیرایش نوینی از آن اثر عرضه نماید. چنین پیرایشی، حتی اگر در متن آن ایرادات عمده‌ای باشد، همچنان کاری ست مستقل و علمی و سودمند؛ ولی اگر کسی بر اساس چاپ‌های موجود از یک اثر پیرایش دیگری را سر هم کند - کاری که در ایران نمونه‌های فراوان دارد -، چنین پیرایشی، اگر شهرت‌طلبی از راه پخته‌خواری نباشد، دست‌کم بیهوده‌کاری از سر ساده‌لوحی است. البته ما جلوی چنین سبک‌کاری‌هایی را نمی‌توانیم بگیریم، ولی می‌توانیم با بی‌اعتنائی از کنار آنها بگذریم و با ستودن کارهای ناستوده، به رواج آنها دامن نزنیم.

گفت‌وگو دربارهٔ نخستین نقد دکتر آیدنلو بر چاپ نهایی مسکو، موضوع سخن نگارنده

نیست، جز همین اندازه که از میان ۱۳۱ ایرادی که ایشان بر این پیرایش گرفته‌اند، گذشته از پنج مورد (بخش الف، شماره‌های ۹، ۳۶، ۴۱، ۶۹ و بخش ب، شماره ۲۰)، همه درست و بر دلایل مستند استوارند. از آنجا که منتقد بیشتر این پنج مورد ایراد را بر متن نگارنده نیز گرفته‌اند، پایین‌تر نظر خود را خواهم گفت. یک مورد دیگر هم هست که نگارنده در توضیح بیت نظری دیگر دارد. در زیر شماره ۸۸ (آیدنلو، ۱۳۹۴: ۴۲)، در بیتی از زبان خسرو پرویز خطاب به بهرام چوبین می‌خوانیم:

یکی کوه داری به زیر اندرون که گر بنگری برتر از بیستون

منتقد نوشته است:

ضبط پیش [...] برتر و مراد از «کوه پیش روی» دشواری‌های راهی است که بهرام چوبینه برگزیده. با ضبط متن [= زیر]، «کوه» استعاره از «اسب بهرام» است که در اینجا وجهی ندارد.

نگارنده نیز پیش را درست می‌داند، ولی توضیح ایشان دور از ذهن و خارج از موضوع است. با توجه به اینکه پرویز بهرام را «دودگون دراز»، «خوهل بینی»، «با چهره دیو و با رنگ خاک» و به‌ویژه یک جا «پهلوی کوژپشت» می‌نامد، در بیت مورد بحث نیز به نقص جسمی بهرام و احتمالاً قوز سینه او اشاره دارد، و چه بسا که کوه گشته گوی باشد و یا در اصل پشت بوده و بعداً آن را به پیش تغییر داده‌اند. ضمناً توجه شود که بر طبق باورداشتهای کهن، کسی که دارای نقص جسمی باشد، بخت رسیدن به تاج و تخت را ندارد؛ از این رو پرویز در مشاجره با بهرام، او را نه تنها از نظر نژاد، بلکه به سبب نقص جسمی نیز فاقد مشروعیت برای پادشاهی می‌داند.

از چند مورد بالا که بگذریم، دیگر ایرادات منتقد بر ویرایش نهایی مسکو مستدل و مستند است و تقریباً همه آنها با متن نگارنده همخوانی دارد؛ شاید اشاره‌ای روشن‌تر بدین همخوانی از سوی منتقد، پر بیراه نبود. ضمناً بسیاری از ایرادات مستدل منتقد بر چاپ نهایی مسکو، آنچنان سنگینند، که به‌خوبی نشان می‌دهند که پیرایشگر،

برخلاف ستایش‌های منتقد، با متن شاهنامه آنچنان انسی - که لازمه پیرایش چنین اثری است - نداشته، و از پژوهش‌هایی که در سال‌های اخیر در این زمینه انجام گرفته، بی‌خبر بوده است.

اکنون می‌پردازم به نقد دوم دکتر آیدنلو، یعنی نقد پیرایش دوم نگارنده. ایشان، همان‌گونه که پیش از این نوشتیم، در دو بخش الف و ب جمعاً ۱۳۵ ایراد بر متن پیرایش نگارنده گرفته‌اند. نگارنده همه ایرادات ایشان را دقیقاً بررسی کرده است و نتیجه آن را پس از این تقدیم خوانندگان دوست‌دار شاهنامه می‌کند. قبلاً از لطف ایشان که ویژگی‌های پیرایش دوم مرا برای خوانندگان شرح داده‌اند (ص ۶۸ - ۷۷) سپاسگزاری می‌کنم و می‌افزایم که «ضبط‌های جدید ویرایش کنونی» بسیار بیشتر از ۲۹ موردی است که ایشان برشمرده‌اند. گذشته از این، اهمیت دو پیرایش نگارنده تنها در ده‌ها واژه‌ای که پیش از آن ناشناخته بود نیست، بلکه بر آن افزوده می‌گردد: ترکیبات و عبارات تازه تا صورت‌های تازه مصراع‌ها، خوانش دیگر و رسم الخط و نشانه‌گذاری، روش انتقادی پیرایش و شیوه ثبت دگرنوشت‌ها، بررسی و معرفی حدود پنجاه دستنویس از این کتاب، واژه‌نامه و بیش از دوهزار صفحه یادداشت‌های توضیحی و ده‌ها مقاله در همه زمینه‌های شاهنامه‌شناسی. اینها همه در مجموع مقایسه دو پیرایش نگارنده را، حتی با دیگر پیرایش‌های مستقل نیز، بسیار دشوار می‌سازد. پس از این به بررسی ایرادات منتقد بر ویرایش دوم نگارنده خواهیم پرداخت.

الف. ضب‌ها

۱. (ص ۷۷)^۱

خداوند گیهان و گردان سپهر فروزنده ماه و ناهید و مهر

پیشنهاد کرده‌اند که به‌جای گیهان نویسنش کیوان در متن بیاید. به گمان نگارنده این پیشنهاد بیشتر ذوقی است و پایه استدلالی ندارد. حتی با سختگیری بیشتر می‌توان گفت که آمدن گیهان و گردان سپهر با هم تناسب بیشتری دارد، در حالی که با پذیرفتن کیوان در متن، گردان سپهر در میان ستارگان همچون وصله‌ای ناجور است. از چهار شاهدهی که ایشان در تأیید سخن خود آورده‌اند، هیچ یک با بیت بالا از بابتی که گفته شد قابل مقایسه نیستند؛ از این رو در همه آنها کیوان می‌تواند درست باشد، ولی در دو شاهد آخر باز گیهان بهتر است.

۲. (ص ۷۸)

از این پرده برتر سخن، راه نیست ز هستی مر اندیشه آگاه نیست

پیشنهاد کرده‌اند که به‌جای سخن، راه ترکیب سخن‌گاه بیاید، که «ترکیب نوساخته و دشوارتری» است. همان‌گونه که اشاره کرده‌اند، در پیرایش پیشین من نیز چنین بود، ولی نگارنده آن را ترکیب نگرفته بود و چنین ترکیبی به نظر نگارنده محتمل و زیبا نیست. از سوی دیگر، اگر آن را ترکیب نگیریم، گاه در اینجا معنی مناسبی به دست نمی‌دهد. از این رو نگارنده در پیرایش دوم نویسنش راه را برگزید: بالاتر از این پرده (یعنی اقرار به هستی خداوند، پذیرفتن بندگی او، پیروی از فرمان‌های او و شناختن مرز دانش خود) سخن گفتن نادرست و بی‌راه است.

۱. برای بررسی ایرادات منتقد، از تقسیم‌بندی و شماره‌گذاری خود او بهره برده‌ایم؛ ارجاع‌های پس از شماره‌های پیاپی، همگی به «آیدنلو، ۱۳۹۴» هستند. ارجاع‌ها به شاهنامه، به «فردوسی، ۱۳۹۳ (ج)» بازمی‌گردند.

۳. (ص ۷۸)

فلکها یک اندر دگر بسته شد ببخشید چون کار پیوسته شد

پیشنهاد کرده‌اند که به جای ببخشید که تنها در یک دستنویس آمده است، همان‌گونه که در پیرایش نخستین آمده بود، نویسش بجنبید که در بیشتر دستنویس‌ها آمده و مناسب موضوع سخن است بیاید. نظر ایشان که چون ببخشید در دو بیت بالاتر آمده، ممکن است تکرار آن در این بیت نتیجه خطای دید کاتب باشد، نامحتمل نیست و نگارنده اکنون به نظر ایشان گرایش بیشتری دارد.

۴. (ص ۷۸)

نخستینیت: فکرت، پسینت: شمار تو مر خویشتن را به بازی مدار

نوشته‌اند «محتملاً ضبط اصلی نخستین فکرت، پسین شمار است»، و پس از اشاره به آمدن این نویسش در برخی از منابع جنبی و بیشتر دستنویس‌های کتاب (جز دستنویس فلورانس) و اشاره به نظر چند تن از پژوهندگان در اثبات درستی آن، می‌نویسند:

فردوسی نیز با عنایت به جمله فلسفی معروف [أَوَّلُ الْفِكْرِ آخِرُ الْعَمَلِ]، انسان را عِلَّتْ نهایی آفرینش دانسته است که خداوند در بدایت خلقت نخست بدان اندیشید، اما در ترتیب و روند آفرینش، آخر از همه به وجود آورد.

من نخست به توضیح و توجیه متن خود می‌پردازم و سپس به پیشنهاد ایشان برمی‌گردم. نگارنده در یادداشتهای شاهنامه (بخش یکم، ص ۱۴-۱۵) شمار را با حذف مضاف «روز شمار» معنی کرده بود. موضوع حذف در شاهنامه خود مبحثی مهم است (برای مثال دسته در بیت «یکی دسته دادی کتابیون بدوی» (دوم، ۲۴۳/۱۱ و دیگرجا)، در اینجا به تنهایی به معنی «دسته گل» نیست، بلکه در اینجا مضاف‌الیه (= گل) حذف شده است)، ولی فعلاً بدان نمی‌پردازیم. واژه شمار به تنهایی به معنی «بازخواست، مؤاخذه، داوری» به کار رفته است:

شماریت با من بیاید گرفت بدان تا جهان ماند اندر شگفت

یکم، ۲۰۵/۶۸

می‌گوید: باید درباره من به داوری پردازی، به حساب من برسی...

دگر شارسن بر سر کوهسار سرای درنگست و جای شمار

یکم، ۱۲۵۹/۲۵۱

یعنی: دگر شهری است بر فراز کوه، که جهان جاوید است و جای بازخواست.

جوانی بُد و تنگی روزگار و زامروز با دی گرفتن شمار

یکم، ۹۲/۳۵۱

می‌گوید: یکی جوانی بود و دیگر ناسازگاری زمانه و سوم امروز را رها کردن (و بیهوده) به حساب و داوری گذشته پرداختن.

همچنین شمار در این بیت نظامی:

گر ندهی داد من ای شهریار با تو رود روز شمار این شمار

نظامی، ۱۹۶۰: ۱۲/۱۱۲

اکنون برگردیم به بیت مورد گفت‌وگو، بدان گونه که در متن نگارنده آمده است. پیش از این بیت، در بیت‌های ۵۵-۵۷ گفته شده است که جانور چون خرد ندارد، بد و نیک را نمی‌شناسد و از این رو، کردگار از او بندگی نمی‌خواهد و جانور پاسخ‌گوی کارهای خود نیست. سپس در بیت‌های ۶۰-۶۴ آمده است که به آدمی خرد داده‌اند و از این رو در برابر کارهای خود مسئول است. شاعر در بیت ۶۵ می‌گوید «ای آدمی، هدف از آفرینش تو هستی که تو را به چند میانجی پرورده‌اند»، و سپس در بیت ۶۶ می‌گوید «چون در آغاز به تو خرد داده‌اند، در پایان کار تو در آن جهان از تو بازخواست می‌کنند؛ از این رو خود را به بازی مگیر که در آن جهان به حساب اعمال تو در این جهان می‌رسند». با نویسش ما، هم میان دو مصراع و هم میان این بیت با بیت‌های پس از آن پیوندی منطقی است.

همچنین این نویسنش دارای لفظی کهن تر است.

حال پردازیم به نویسنش دیگر که به نظر منتقد گرامی درست تر است. نخست اینکه مضمون مصراع نخستین، اگر هم در اصل با عبارت «أَوَّلُ الْفِكْرِ آخِرُ الْعَمَلِ» منسوب به ارسطو ارتباطی داشته بوده باشد، به کلی از آن دور شده است. در عبارت مذکور، سخن از اندیشه در انسان است، در حالی که در مصراع شاهنامه اشاره به آفرینش خرد به وسیله خداوند است، که آمده است: نخست آفرینش خرد را شناس (یکم، ۲۶/۱۲)، هرچند این خرد برای انسان آفریده شده است. دیگر اینکه شمار را نیز نمی توان به معنی «عمل» گرفت؛ چون در عبارت منسوب به ارسطو منظور از عمل کارکرد انسان است، در حالی که شمار به تعبیر خود منقد و پیروان نظر او، نخست به معنی «ردیف، مرتبه» و منظور از آن «آفرینش انسان در پایان آفرینش های دیگر» است. اکنون که مضمون «آفرینش خرد به وسیله خداوند و آفرینش انسان در پایان آفرینش ها توسط او» از مضمون «اندیشه و عمل در انسان» در عبارت منسوب به ارسطو به کلی دور شده است، چرا شمار را به همان معنایی که نگارنده پیشنهاد کرده است نگیریم، که میان دو مصراع و میان این بیت و بیت های پیشین آن ارتباطی منطقی نیز برقرار باشد؟ دیگر اینکه برقرار کردن ارتباط یادشده، صرف این که آدمی در مراتب آفرینش در پایان قرار گرفته است، بدون نتیجه گیری از آن، چه اهمیتی دارد و چه چیزی را بیان می کند، جز اینکه با این تعبیر میان دو مصراع این بیت از یک سو، و میان این بیت و بیت های پیشین هیچ رابطه منطقی ای وجود ندارد. سوم اینکه وجه دستوری نخستین چیست؟ بر طبق فرهنگ ولف این واژه ۱۲۰ بار در شاهنامه به کار رفته است، ولی جز در همین یک مورد، همه جا یا صفت است یا قید. حال اگر ده بیست بار به کار رفته بود، آن را به حساب اتفاق می گذاشتیم؛ ولی در ۱۲۰ بار یک بار دیگر هم در حالت اسم به کار نرفته است. در اینجا وجه دستوری نخستین را به نادرست با اول که در حالت اسم نیز به کار می رود یکی گرفته اند. به عربی *أَوَّلُ الْفِكْرِ* می توان گفت، ولی به فارسی

نخستینِ فکرت نمی‌توان گفت. همچنین پسین که بر طبق فرهنگ ولف چهار بار در شاهنامه به کار رفته است، جز این یک مورد، همه جا صفت یا قید است، و از این رو همان ایراد بر وجه دستوری آن نیز وارد است؛ یعنی در اینجا نیز *آخِرُ الْعَمَلِ* می‌توان گفت، ولی پسین شمار نمی‌توان. نگارنده در لغت‌نامه دهخدا نیز به گواه‌های نخستین و پسین نگاه کرد؛ در آنجا نیز جز در همان یک بیت شاهنامه، در دیگر مثال‌ها این دو واژه تنها در حالت صفت و قید به کار رفته‌اند، مگر یک بار در مخزن الاسرار نظامی که آمده است:

اول اندیشه، پسین شمار این سخن است، این سخن اینجا بدار

نظامی، ۱۹۶۰: ۹/۴۰

شاید باز گواه‌هایی در متون کهن آمده باشد که نگارنده نمی‌شناسد؛ ولی در هر حال از نظر دستوری نادرست است، مگر اینکه فرض را بر این بگذاریم که در اینجا صفت یا مضاف الیه، با حفظ کسره اضافه، بر موصوف یا مضاف تقدم یافته است.

در پایان به دو نکته در پیرایش متن اشاره کنم. یکی اینکه پیروی از شیوه انتقادی در پیرایش متن، بدین معنی نیست که پیرایشگر به کوچک‌ترین بهانه‌ای نویسنده دستنویس اساس خود را رها کند؛ بلکه، به‌ویژه اگر نویسنده کهن‌تر و دشوارتر باشد، حتی اگر منفرد باشد، باید نخست برای توجیه آن کوشید. دیگر اینکه بسیار پیش می‌آید که پیرایشگر میان دو نویسنده سرگردان است، ولی چون هر دو را نمی‌تواند در متن بیاورد، ناچار است که پس از سبک-سنگین کردن همه نکات مثبت و منفی، یکی را برگزیند و گاه این تفاوت به مویی بسته است. در مورد بیت مورد گفت‌وگو، نگارنده بارها اندیشیده است، ولی نویسنده فلورانس را در مجموع بهتر دانسته است.

پیش از منتقد گرامی، چند تن دیگر نیز به سبب این بیت بر من ایراد گرفته‌اند. برخی از آن نظریات، اگرچه نگارنده را قانع نکرده است، به چشم او گرامی و معتبر است. از سوی دیگر، نظریاتی نیز در رد پیرایش من از این بیت ابراز شده است، که بیشتر

شوخی زشت با شاهنامه است تا بحث جدی. از جمله اینکه پژوهنده‌ای با استشهاد به این بیت و برخی بیت‌های دیگر دیباچه، معتقد است که شاهنامه را باید به پیروی از نظریات فیلسوف فرانسوی، میشل فوکو، تصحیح کرد؛ یعنی در کار پیرایش «منطق درونی اثر» را رهنمای خود قرار داد. پیروی از «منطق درونی اثر» برای کسی که با متن اثر و دستنویس‌های آن و دیگر متون کهن فارسی و باورداشت‌های کهن و مسائل بسیار دیگر آشنائی نداشته باشد، همانا مثال گردش خورشید به دور زمین است برای کسی که با دانش نجوم آشنایی ندارد. دیوان حافظ به تصحیح احمد شاملو را داریم و همین یک بار پیروی از «منطق درونی اثر» برای همیشه کافی است!

همچنین یکی از ایرانیان مقیم آمریکا نیز به سبب همین بیت، بر من ایراد گرفته و نوشته است که به پیروی از متن و تفسیر نگارنده، پس فردوسی به خدا و روز قیامت اعتقاد داشته؛ در حالی که او دارای عقاید الحادی است و به این حرف‌ها و چیزها اعتقادی نداشته است.

پس از نظریه شفاهی بودن مأخذ شاهنامه و گوسان ساختن از حضرت فردوسی توسط ایران‌شناسان آمریکایی، این دو نظریه از سوی این دو پژوهنده ایرانی، فعلاً تازه‌ترین بری است که از باغ شاهنامه‌شناسی در غرب به ارمغان می‌رسد. باید چشم‌انتظار بود که باز به‌زودی از این باغ تازه‌تر از تازه‌تری نیز برسد و کام‌بخش دوستاران این کتاب گردد!

۵. (ص ۷۹)

گویای دهم کین سخن رای اوست تو گویی دو گوشم بر آوای اوست

نوشته‌اند:

ضبط همه نسخه برای قافیه‌های بیت به ترتیب «راز» و «آواز» است که معنای محصلی هم دارد و به پیشنهاد نگارنده نیازی به تصحیح قیاسی نیست.

ایشان این «معنای محصل» را در حاشیه ذکر کرده‌اند:

فرموده پیامبر اسلام ص درباره امام علی ع (در بیت پیش) سخن پوشیده و نکته‌داری است که باید تفصیل معنا و اشارات آن را دریافت و به مقام والای امام پی برد. این فرموده چنان برای من (فردوسی) مستند و مقبول است، که گویی با دو گوش خویش آن را از زبان رسول اکرم ص می‌شنوم.

آنچه ایشان نوشته‌اند تعبیری از سخن فردوسی است، که بیشتر به حدیث‌سازی نزدیک است تا به «معنای محصل». با وجود کوشش ایشان، در بیت بالا معنی راز همچنان روشن نیست؛ از این رو نگارنده در یادداشت‌های شاهنامه (بخش یکم، ص ۲۰) پیشنهاد کرد:

رای به راز و آوای به آواز فراوان گشتگی یافته‌اند. از این رو شاید پساوندهای این بیت نیز در اصل رای و آوای بوده است، و رای به معنی «نظر و خواست و قصد و اراده» است. اگر این حدس من درست باشد، بیت اکنون به‌خوبی دارای «معنای محصل» است. البته شاید همان راز سخن اصلی باشد؛ ولی در این صورت باید گفت نظر شاعر در مصراع نخستین بر ما روشن نیست.

۶. (ص ۸۰)

همان گاو دوشا به فرمانبری همان تازی اسپان همه گوهری

نوشته‌اند که در مصراع دوم مری (همان تازی اسب گزیده/ اسب و هیون مری) دشوارتر از گوهری، صورت منتخب در متن، است، و افزوده‌اند: مری به معنی فرمانبردار است و در بعضی گویش‌های خراسان و کرمان کاربرد دارد.

البته هر واژه‌ای که تنها در «بعضی گویش‌های خراسان و کرمان» آمده باشد، نویسی دشوار است؛ ولی باید پرسید که امکان درستی یک چنین واژه گویشی‌ای، که برای آن گواهی در متون ادب فارسی نیست و حتی در فرهنگ‌ها نیز آن را ثبت

نکرده‌اند و لفظی سست نیز ساخته است، تا چه اندازه است؟ در مقابل گوهری به معنی «اصیل و نژاده» در اینجا لفظی بسیار استوار و مناسب است. در فرهنگ معین حتی اسب گوهری ثبت شده است.

۷. (ص ۸۰)

چو گرد آمدی مرد ازیشان دویست برآسان که نشناختندی که کیست

پیشنهاد کرده‌اند نویسنش چو بیست به معنی «تقریباً بیست» به جای دویست به متن برود، که هم نویسنشی «دشوارتر است و هم به رقم ده در غرر ثعالبی نزدیک‌تر است». نگارنده در یادداشت‌های شاهنامه به چو پیش از عدد در بیان تقریب بارها اشاره کرده است. این واژه به علت کاررفت فراوان آن در معنی یادشده دشواری چندانی ندارد؛ ولی اکنون با توجه به رقم ده در سخن ثعالبی، به نویسنش چو بیست گرایش بیشتری دارم. ولی توجه می‌دهم که ما در اینجا در مرز میان ذوق‌ورزی و اثبات هستیم. متأسفانه بر اساس معروف و مجهول در قوافی نیز نمی‌توان همیشه حکم قطعی داد؛ نه اینکه شاعر معروف و مجهول را قافیه کرده باشد، بلکه بدین دلیل که زمان تحول مجهول به معروف، چه کلاً و چه در مورد هر واژه، دقیقاً روشن نیست و به هرروی در این زمینه نیاز به پژوهشی گسترده و بی‌طرفانه است. بی‌طرفانه بدین معنی که پژوهنده هدف را پیشاپیش تعیین نکرده باشد و مضمون و موضوع و نکات دیگر را قربانی هدف خود نکند.

۸. (ص ۸۱)

ز مردان جنگی یکی خواستی بکشتی که با دیو برخاستی (؟)

نوشته‌اند مصراع دوم این بیت «از موارد بحث‌انگیز شاهنامه است» و پس از ذکر نظر چند تن از پژوهندگان، پیشنهاد کرده‌اند:

با توجه به ساخت نحوی و تا حدودی معنایی مشابه مصراع دوم در بیتی دیگر از

شاهنامه، «بکشتی» را «به کشتی» بخوانیم و آن را توانایی کشتی گرفتن آن مرد جنگی با دیو و کنایه از نیرومندی و پیلنتی او بدانیم.
به گمان نگارنده، خوانش بکشتی و معنی مصراع همچنان تاریک است.

۹. (ص ۸۱)

هنوز آن سپهبد ز مادر نژاد نیامد گه پرسش و سردباد
منتقد محترم پیش از این، هنگام نقد چاپ نهایی مسکو (ص ۱۵، ش ۹) نیز پیشنهاد کرده بودند که در بیت بالا، به جای پرسش نویسنش ترسش که دشوارتر است به متن برده شود. به نظر نگارنده، پرسش در اینجا در معنی «بازخواست، مؤاخذه، داوری» نه تنها نویسنش دشوارتری از ترسش است، بلکه لفظ بهتر و استوارتری نیز هست. موبدان به ضحاک می‌گویند: فریدون هنوز از مادر نژاده است و هنگام بازخواست او از تو و پشیمانی تو از کار گذشته نرسیده است. در اینجا اشاره به ترسیدن ضحاک لفظی سبک است.

۱۰. (ص ۸۲)

سر سرکشان اندرآمد به خواب ز تاسیدن بادپایان بر آب
نگارنده تاسیدن را که در یکی از دستنویس‌ها آمده است، به تاسیدن به معنی «نفس نفس زدن» پیرایش کرده است، که در واقع کمتر پیرایش قیاسی، بلکه بیشتر اصلاح سهو کوچک کاتب در نقطه‌گذاری است. اکنون منتقد گرامی، در عین آنکه این پیرایش را «صورت دشوار و درخور توجهی» دانسته‌اند، پیشنهاد کرده‌اند که اگر نادیدن را که در چهار دستنویس دیگر آمده است، به ناویدن، به معنی «مانند کشتی/ ناو به این سو و آن سو حرکت کردن و متمایل شدن» پیرایش قیاسی کنیم، شایسته درنگ خواهد بود.

به نظر نگارنده، این پیرایش قیاسی کمی دور از ذهن است. برای تاسیدن در متون کهن گواه هست؛ از جمله در تاریخ بیهقی (ص ۶۳۱) آمده است: «لشکر و ستوران از تشنگی بتاسیدند». برای ناویدن نیز در لغت‌نامه دهخدا گواهی از مولوی آمده است: چو مست هر طرفی می‌فتی و می‌ناوی که شب گذشت کنون نوبت دعاست محسب

۱۱. (ص ۸۴)

از آن پس همه گنج آراسته فرازآورنده‌ش نهان خواسته نوشته‌اند که «با توجه به معنای بیت، صورت آوریدش در تصحیح قبلی دقیق‌تر می‌نماید». اگر آوریدش را آوریده‌ش (اسم مفعول + ضمیر) بگیریم، هم این صورت محتمل است و هم صورت آورنده‌ش (اسم فاعل + ضمیر). ولی اگر آوریدش (سوم کس ماضی + ضمیر) بخوانیم، نادرست است.

۱۲. (ص ۸۲)

سه فرزند شایسته تاج و گاه اگر داستان را بود گاه و گاه نگارنده مصراع دوم را چنین معنی کرده است: «اگر برای مثال تخت شاهی آماده و زمان آن رسیده باشد»؛ یعنی از سه مورد کاربرد گاه در این بیت، در مورد اول و دوم به معنی «تخت پادشاهی» و در مورد سوم به معنی «زمان» است. ایشان گاه و گاه را «ساخت چندان استواری» نمی‌دانند و معتقدند «گاه و ماه» یا «گاه، ماه» بهتر است، به معنی «حتی اگر برای مثال تخت شاهی بر بالای ماه باشد یا اگر در مقام مثال، ماه بر تخت بنشیند». نگارنده همان پیشنهاد خود را بهتر می‌داند.

۱۳. (ص ۸۳)

زوان‌آوری چرب‌گوی از میان فرستاد نزدیک شاه جهان نوشته‌اند که مهان به جای میان «ظاهراً با اصول قافیه‌پردازی فردوسی مطابقت بیشتری دارد».

در اینجا پیرایشگر باید میان شیوه قافیه‌پردازی شاعر (که روشی آشکار است، ولی بی‌استثناء نیست) و اصل پیروی از نویسش دشوارتر، یکی را برگزیند؛ از این رو حکم قطعی نمی‌توان کرد.

۱۴. (ص ۸۳)

به پادافره آنکه شتابیدمی که تفسیده آهن نتابیدمی

ایشان، چنانکه در پیرایش نخستین نگارنده آمده بود، بتابیدمی می‌خوانند و بیت را چنین معنی می‌کنند:

فریدون می‌گوید من اگر جوان بودم و تاب به دست گرفتن آهن گداخته را داشتم، می‌توانستم به مجازات کردن فرزندانم (سلم و تور) بروم، یا اگر می‌توانستم آهن داغ را به دست بگیرم و تاب بیاورم، به انتقام‌گیری از پسرانم هم می‌پرداختم (پیکار با فرزندان به سختی و دردناکی در دست گرفتن آهن گداخته است).

تفسیر منتقد گرامی بسیار امروزی است، از همین رو نگارنده نویسش نتابیدمی را برگزیده است. در اینجا سخن از این است که هر کس آهن گداخته را به‌هنگام نکوبد، فرصت مناسب را از دست داده است؛ چه کوبیدن آهن سرد کار بیهوده‌ای است. فریدون منوچهر را پیش از رفتن به جنگ سلم و تور پند می‌دهد و از جمله به او می‌گوید: اگر کسی کار را به‌هنگام انجام ندهد (آهن گداخته را به‌هنگام نکوبد)، پشیمانی خواهد برد و به سزای اهمال خود خواهد رسید.

۱۵. (ص ۸۳)

چُن آمد سپه دید بر جای خویش درفش فروزنده بر پای خویش

ایشان به‌جای بر پای خویش نویسش بر پائی پیش را پیشنهاد کرده‌اند.

هر دو نویسش محتمل است، ولی من اکنون به پیشنهاد ایشان بیشتر گرایش دارم.

۱۶. (ص ۸۴)

که فرزند اگر سر بیچد ز دین بشوید همان خون دل آب کین

ایشان نشوید را پیشنهاد نموده و بیت را چنین معنی کرده‌اند:

فرزند اگر از رسم و آیین هم عدول کند کین خواهی از او نمی‌تواند خون دل (مهر)

پدر را نسبت به او بشوید و از بین ببرد.

نگارنده بشوید می‌خواند و بیت را چنین معنی می‌کند: فرزند اگر هم نسبت به پدر از

آیین و راه و رسم سرپیچی کند، ولی باز مهر پدری مانع از کین خواهی از فرزند

می‌گردد، ولی این بار:

گنه بس گران بود، پوزش نبرد...

۱۷. (ص ۸۴)

ببردش دمان تا بدالبرزکوه که بودش بدانجا کنام گروه

ایشان کنام و گروه را پیشنهاد نموده و گروه را «آشیانه مرغ» معنی کرده‌اند، که به نظر

ایشان «صورت دشوارتری» است. با بودن کنام نویسنش گروه لفظ زائدی است. به نظر

نگارنده کنام گروه یا کنام و گروه بهتر است، به معنی «آشیانه و زادورود». از سوی

دیگر برای گروه در این معنی، فرهنگ‌ها (برهان قاطع، آندراج...) جز بیت بالا گواه

دیگری نیاورده‌اند. از این رو، به احتمال بسیار، اصلاً چنین واژه‌ای در این معنی نداریم،

بلکه گروه به نادرست گروه خوانده شده و به معنی «آشیانه، کنام» گرفته شده است.

۱۸. (ص ۸۵)

چنان دید در خواب کز کوه سند درفشی برافراختندی بلند

پیشنهاد کرده‌اند که به جای بلند نویسنش پرند بیاید.

نیمی از دستنویس‌ها این نویسنش را دارند و نیمی دیگر نویسنش دیگر را. شاید پرند

(به زیر یکم و دوم؛ پارسی میانه piring) قافیهٔ بهتری باشد، ولی برتری معنایی ندارد. جمعاً پرند بهتر است.

۱۹. (ص ۸۵)

تورا با چنین روی و بالای و موی ز چرخ چهارم خود آیدت شوی

ایشان خور را محتمل‌تر از خود می‌دانند.

در اینجا خود نویسنش دشوارتر است و معنی خور نیز در مصراع دوم مستتر است و نیاز حتمی به قید آن نیست. از این رو حداکثر می‌توان گفت که در اینجا نیز هر دو وجه، که هر یک کمابیش در نیمی از دستنویس‌ها آمده، محتمل است و گزینش بیشتر جنبهٔ ذوقی دارد تا استدلالی. ضمناً در مصراع نخستین، در پیرایش پیشین بالای آمده بود، ولی در پیرایش دوم بالا آمده است. به نظر نگارنده بالای در معنی «قد و قامت، بلندی» که در فارسی میانه و در بسیاری از دستنویس‌ها و چاپ‌های شاهنامه آمده است، درست نیست و شاعر بالا به کار برده و بالای به معنی «پالاد، اسب یدک، مطلق اسب» است، و باید به گونهٔ بالای نوشته شود. در پیرایش دوم این نکته همه جا رعایت شده است.

۲۰. (ص ۸۵)

دو نرگس دژم و دو ابرو به خم ستون دو ابرو چو تیغ دژم

ایشان تیغ درم را بر تیغ دژم برتر دانسته‌اند و نوشته‌اند که تیغ دژم «دست کم برای نگارنده [آقای آیدنلو] تصویری غریب و نازیباست».

در دستنویس‌های شاهنامه بینی به سیمین‌قلم، میخ درم، تیغ قلم، تیغ دژم و تیغ درم مانند شده است. از میان این پنج مشبهٔ به، امروزه دو تای نخستین برای ما قابل درک است. اینکه آیا فردوسی نیز آنها را به کار برده یا نه، بستگی به بررسی جای آنها در دستنویس‌های کتاب و گواه‌های دیگر در متون دیگر دارد. در مقابل، سه مشبهٔ به

دیگر امروز برای ما تصاویری نازیباست، ولی تردیدی نیست که فردوسی دست کم یکی از آنها را به کار برده است. از آنجا که بینی به شمشیر تیز و مطلق تیغ تشبیه شده است (نک: یادداشت‌های شاهنامه، بخش یکم، ص ۲۲۸) و در دستنویس‌های شاهنامه نیز نویسش تیغ دژم آمده (و تیغ قلم نیز تیغ/ کارد را تأیید می‌کند)، در درستی آن نمی‌توان تردید کرد. در مقابل، گواه‌های تیغ درم می‌تواند حاصل اهمال کاتب در نقطه‌گذاری باشد، مگر اینکه همانگونه که درباره تیغ دژم گفته شد، مثال‌هایی داشته باشیم که دقیقاً روشن کند که منظور از درم، واقعاً همان مسکوک نقره است. نگارنده در پاسخ این پرسش خود تا کنون چیزی جز پافشاری بر درستی تیغ درم نخوانده بود؛ ولی اخیراً آقای چنگیز مولایی در مقاله‌ای (نک. مولایی، ۱۳۹۰) تأویلی از یک عبارت کتاب تحفة الغرائب کرده‌اند، که درستی تیغ درم را در معنی «لبه سکه نقره» محتمل می‌سازد. با این حال، چه دلیلی هست که فردوسی حتماً تیغ درم گفته و نه تیغ دژم؟ چرا به ذوق منتقد گرامی تیغ دژم «تصویری غریب و نازیباست»، ولی تیغ درم تصویری آشنا و زیبا؟ توجه شود که بینی کلاً نه به شمشیر/ کارد تشبیه شده است، نه به سکه؛ بلکه از باب مبالغه به لبه باریک این اشیاء تشبیه شده است (و از این رو سفیدی سکه نقره نیز در اینجا نقشی ندارد). اکنون که در متون دیگر مثال‌هایی برای تأیید هر دو وجه هست، دیگر اینکه فردوسی تیغ دژم گفته یا تیغ درم، بستگی به نتیجه بررسی دستنویس‌ها و نیاز قافیه دارد، و این کار نیز همیشه آسان نیست. پیرایشگر هنگام پیرایش متن ناچار است که یکی از صورت‌هایی را که در اختیار دارد به متن ببرد، ولی منقدان در چنین مواردی می‌توانند تنها به امکان درستی وجه دیگر نیز اشاره کنند؛ ولی اگر بر برتری صورتی بر صورت دیگر اصرار ورزند، چیزی جز هوس ذوق‌ورزی نیست. نگارنده در پیرایش نخستین در دو مورد نویسش سیمین قلم را بر دو صورت دیگر (و بر یک صورت سوم: تیغ قلم) برگزید (یکم، ۱۹۲/۴۱۲؛ دوم، ۱۲۱/۷۵). در پیرایش دوم، در مورد نخستین تیغ دژم را به متن برد (یکم، ۱۱۱/۴۱۹)،

ولی در مورد دوم، چون جز یک دستنویس (که تیغ درم دارد)، همه دستنویس‌ها همان سیمین‌قلم را دارند، همین نویش را در متن نگه داشت (یکم، ۲۳۹/۱۲۱). اکنون، با وضعیتی که شرح آن رفت، چه کسی جز خود فردوسی می‌تواند با اطمینان بگوید که کدام یک از این سه وجه درست است؟

۲۱. (ص ۸۶)

چُن از دور دستان سام سوار بدید، آمد آن دختر نامدار.
ایشان مصراع دوم را چنین می‌خوانند: پدید آمد، آن دختر نامدار.
نگارنده پس از دقت بیشتر در بیت‌های پس و پیش، پیشنهاد ایشان را بهتر می‌داند.

۲۲. (ص ۸۶)

سیه میژه بر نرگسان دژم فروخوابنید و نزد هیچ دم
نوشته‌اند که نویش میژه، که تنها در دستنویس فلورانس و لغت شهنامه عبدالقادر بغدادی آمده، صورتی گویشی است و «اصالت قطعی آن در متن/ زبان شاهنامه درخور تردید و تأمل است». نخست آنکه با آمدن صورت miğ(ag) در پارسی میانه، باید نخست دلیل گویشی بودن صورت میژه را (که اشباع‌شده صورت پارسی میانه است) ثابت کرد. دیگر اینکه میان دستنویس فلورانس (جمعاً هشت بار و همه جا به جای مژه) و لغت شهنامه هیچ‌گونه خویشاوندی نیست، و اگر هست باید نخست آن را نشان داد. از این رو ثبت این صورت، آن هم پنج بار، در این کتاب، نشان می‌دهد که در دستنویس‌های دیگری نیز این صورت بوده است. این صورت همچنین یک بار در کتاب مهمان‌نامه بخارا (ص ۱۰۱) به کار رفته است (با سپاس از آقای پژمان فیروزبخش): «هرکه دعوت به جان پذیرفته/ راه دین را به میزگان رفته». دیگر اینکه تغییر صورت اوامید به امید در بسیاری از دستنویس‌ها نیز قرینه‌ای است بر اینکه مژه نیز صورت متأخر میژه است؛ یعنی احتمال اینکه شاعر مژه

گفته باشد، ولی در دستنویس فلورانس همه جا، و در دستنویس یا فرهنگ اساس کار عبدالغادر بغدادی دست کم پنج بار، آن را به میژه تغییر داده باشند، کمتر است تا اینکه کاتبان صورت کهن تر میژه را به قیاس او مید / امید به مژه تغییر داده باشند. بنا بر این تردید کردن در اصالت این صورت، بدون توجه به دلایل بالا و تنها با اتکا به حدس و گمان، جز صدور یک حکم کلی نیست. چگونه از یک سو می توان گفت که شاعر صورت های گویشی مری (ش ۶) و هم (ش ۲۹) را، که نه در جای دیگری در شاهنامه و نه در متون دیگر ادب فارسی آمده است، به کار برده، ولی از سوی دیگر در اصالت صورت میژه، با وجود گواه های متعدد و قرینه کاربرد آن، تنها به حدس گویشی بودن، تردید کرد؟

۲۳. (ص ۸۷)

فریدون ز ضحاک گیتی بشست بترسم که آید از آن تخم رُست

ایشان احتمال داده اند که رُست صورت مصحف و ساده شده رُست به معنی «درشتی و نقار و خشمناکی» باشد، که در دستنویس سعدلو آمده است.

به نظر نگارنده، با این پیرایش، معنی روشن بیت را بیهوده به معنایی مبهم تبدیل می کنیم. منوچهر نگران است که پس از آنکه فریدون جهان را از وجود ضحاک پاک کرد، اکنون با وصلت زال و رودابه دوباره آن تخم به بار آید؛ این معنی کاملاً روشن و مناسب است. دردو مثال دیگر نیز، گمان آنکه در آنها رُست به کار رفته بوده، حدسی بی پایه است و همان رُست درست است:

چنین گفت کاینت سر کین نخست پراگنده شد تخم پرخاش و رُست

یکم، ۱۲۳/۴۰۷

به کار اندرش نایزه سست بود زنش گفت کین سست خود رُست بود

دوم، ۳۴۴/۴۹۶

ضمناً برای رُست فعلاً جز یک گواه که اسدی از بوشکور نقل کرده است، شاهدی نداریم؛

این یک شاهد نیز گویا تنها در چاپ اقبال از لغت فرس آمده است و در دستنویس‌های دیگر این کتاب نیست، و گذشته از این، وزن مصراع نخست آن نیز مخدوش است.

۲۴. (ص ۸۷)

سری را کجا مغز جوشیده نیست بر او بر چنین کار پوشیده نیست
پیشنهاد کرده‌اند به جای جوشیده، نویسی خوشیده به معنی «خشک‌شده»، که در دو دستنویس آمده است، برگزیده شود.

برای مغز جوشیدن باز هم مثال داریم:

فریدون بدو پهن بگشاد گوش چو بشنید مغزش برآمد به جوش
یکم، ۳۶۶/۶۵

دل و مغز کرسیوز آمد به جوش دگرگونه‌تر شد بدآیین و هوش
یکم، ۱۷۶۱/۳۷۲

که جوید گذر سوی ایران کنون مگر آن که جوشد و را مغز و خون؟
یکم، ۱۱۲۰/۵۱۱

چو فرزند و زن باشد و جوش مغز که را بیش بیرون شود کار نغز؟
یکم ۴۶۷/۳۲۱

با این حال، اگر برای مغز خوشیده و یا اصولاً گواهی که مفهوم «مغز خشک، مغز خشک‌شده» را برساند، یافته شود، می‌توان پیشنهاد ایشان را نیز محتمل دانست؛ وگرنه به نظر نگارنده مفهومی امروزی نمی‌نماید.

۲۵. (ص ۸۷)

نهادند مهد از بر پنج میل ز پیروزه رخشان‌تر از آب نیل
پرسیده‌اند که آیا میل در اینجا سهو چاپی است؟
آری، چنین است.

۲۶. (ص ۸۸)

پیرداخت آنگه به خوردن گرفت به چنگ استخوانش سپردن گرفت

پیشنهاد کرده‌اند به جای سپردن نویسیش ستردن، که در پنج دستنویس آمده است، به متن برده شود «که در اینجا معنای مناسب‌تری دارد: با دست/ انگشتان استخوان‌های آن را پاک کرد (گوشت‌های استخوان را جدا کرد) و خورد».

میان ستردن به معنی «پاک کردن» و جدا کردن به معنی «کندن» تفاوت معنی است، و تا آنجا که دیده‌ایم گوشت مانده به استخوان را با دندان پاک می‌کنند، نه با چنگ. به هر روی، به نظر نگارنده ستردن در اینجا لطفی ندارد و نهایت پیشنهادی است در برابر پیشنهاد دیگر.

۲۷. (ص ۸۸)

دبیر خردمند بنیشت و خوب پدید آورید اندر او زشت و خوب

پیشنهاد کرده‌اند که همان بنیشت خوب که در بیشتر دستنویس‌ها آمده است، به متن برود. نگارنده نیز در پیرایش نخست خود، به همان دلیلی که ایشان آورده‌اند، بیت را بدون واو عطف ضبط کرد؛ ولی سپس دریافت که به گواه برخی از دستنویس‌ها، شاعر در بسیاری جاها، در جایی که وزن راه دهد، پیش از قید واو عطف می‌آورد، و این شیوه تنها به «و بس» و «و تفت» محدود نمی‌گردد. به هر روی، در اینجا نیز نمی‌توان در درستی یکی و رد دیگری نظری قاطع داد.

۲۸. (ص ۸۹)

وگرنی به پولاد تیر و تبر ببرم همه سنگ را سربه‌سر

نوشته‌اند: «تیغ برای بریدن خاره‌سنگ مناسب‌تر از تیر است».

در داستان رفتن گیو به ترکستان، در یک بیت الحاقی (چاپ مول، بیت ۱۳۰۸) آمده است:

اگر تیغ تو هست سندان شکاف سنانم ببرد دل کوه قاف

و یا باز آمده است:

ز بازوش پیکان پرنده بادی همه در دل سنگ و سندان بادی

یکم ۳۰۲/۴۶۳

نگارنده مطمئن است که مثال‌هایی از این دست و دقیق‌تر از این، باز هم هست، ولی فعلاً فرصت جست‌وجو ندارد. در بیت مورد گفت‌وگو نیز، نویسش تیغ تنها در چهار دستنویس آمده است و نه دستنویس دیگر تیر دارند. با این حال نگارنده نیز اکنون در اینجا تیغ را بیشتر می‌پسندد. موضوع مهم‌تر در بیت بالا، که بد نبود بدان اشاره‌ای می‌شد، کاربرد نی بود، که در پیرایش دوم نگارنده، در محل هجای بلند همه جا به جای نه آمده است.

۲۹. (ص ۸۹)

بدرید کوه از دم گاودم زمین آمد از سمب اسپان به جم

پیشنهاد کرده‌اند که در قافیه دوم، نویسش بهم در دستنویس فلورانس به متن برده شود. به نظر ایشان این واژه را باید به پیروی از پیشنهاد یکی از پژوهندگان اهل خراسان، به هم خواند، که «در گویش برخی نواحی خراسان... اسم صوت و به معنی بانگ هولناک یا صدای ناشی از لرزش زمین و افتادن چیزی سنگین است، که هنوز در میان کهنسالان این مناطق به کار می‌رود».

آیا منتقد گرامی توجه نکرده‌اند که در اینجا چه لفظ ناهموار و ناهنجاری را به شاعر نسبت داده‌اند؟ مضمون مصراع دوم بارها و بارها در شاهنامه به کار رفته است، ولی به هم در دستنویسی دیده نشده است. آیا این واژه در آثار دیگر سرایندهگان خراسان گواهی دارد؟ در اینجا چون کاتب فلورانس قافیه نخستین را گاودم خوانده است، قافیه دوم را به بهم تغییر داده است، همین و بس!

۳۰. (ص ۸۹)

چو نزدیک شهر سمنگان رسید خبر زو به شیر بلیکان رسید
یکی دخت شاه سمنگان منم به رشک هزبر بلیکان منم

ایشان بر پیرایش قیاسی شیر/ هزبر و پلنگان به شیر/ هزبر بلیکان سه ایراد گرفته‌اند، که نخست خلاصه آن را می‌آورم: ۱. لقب فرمانروایان غرجستان... شار بوده نه شیر؛ ۲. کاربرد معادل معنایی هزبر برای شار و نه شیر و اراده شیر بلیکان از آن، از گوینده توانایی چون فردوسی پذیرفته نیست؛ ۳. در بیت نخست سخن از رسیدن رستم به شهر سمنگان است... چرا باید خبر آمدن او به بلیکان در غرچه/ غرجستان برسد، نه نواحی نزدیک‌تری مانند تخوار و بامیان؟ افزون بر این، بلیکان در هیچ‌یک از نسخه‌های متعدد شاهنامه نیست. منتقد سپس در پایان پیشنهاد کرده‌اند:

فعلاً صورت مستند «شیر و پلنگان» و «هزبر و پلنگان» که معنای روشنی هم دارد، با تصحیح قیاسی تغییر داده نشود.

پاسخ را از ایراد سوم آغاز می‌کنم. نخست اینکه هیچ کدام از مصراع‌ها معنی روشنی ندارد. نخستین بار روان‌شاد مجتبی مینوی، در پیرایش خود از این داستان (تهران، ۱۳۵۲) مصراع نخست را به گونه «خبر زو به شاه و بزرگان رسید» پیرایش نمود، و در جلوی مصراع دوم نشانه (؟) گذاشت و در حاشیه نوشت: «معنی بر من روشن نیست. شاید بتوان چنین تأویل کرد که مراد از هزبر و پلنگان دلاوران و پهلوانان است». نگارنده نیز در همان زمان‌ها مقاله‌ای با عنوان «برشک هزبر و پلنگان منم» (خالقی مطلق، ۱۳۵۹) نوشت و حدس‌هایی زد. خود منتقد عزیز نیز پیش از این (آیدنلو، ۱۳۸۲) بیت دوم را چنین معنی کرده بودند: «من با زیبایی خویش، خوی درندگی شیران و پلنگها را درمان می‌کنم...». ولی گویا اکنون از آن نظر برگشته‌اند و دیگر اشاره‌ای به آن نکرده‌اند. دیگر اینکه اگر بلیکان در یکی از دستنویس‌هایی که تا کنون بررسی شده‌اند آمده بود، دیگر سخن از پیرایش قیاسی در میان نبود، و در پاسخ

این که بلیکان در جای دیگری از شاهنامه نیامده است، بسیاری از اعلام دیگر شاهنامه هست که تنها در یک داستان دیده می‌شوند، از جمله خود سمنگان. آنچه باید نظر منتقد را جلب می‌کرد، این نکته است که شیر و پلنگ جمعاً بیش از هزار بار در شاهنامه به کار رفته، و صدها بار پهلوانان به شیر و پلنگ تشبیه شده‌اند؛ ولی جز در دو بیت بالا، یک بار نیامده است که خبر پهلوانی به شیر و پلنگ برسد، و یا شیر و پلنگ از زیبایی زنی رشک ببرند و یا زنی پزشک شیران و پلنگان گردد. از این رو در گشتگی هر دو مصراع جای تردید نیست. اینکه نوشته‌اند چرا خبر رستم به بلیکان می‌رسد، نه ناحیه نزدیک‌تری، بیشتر از باب بهانه است نه دلیل. منتقد گرامی بهتر بود که دلایل رد پیرایش قیاسی بالا را به همین یک نکته محدود می‌کرد که چرا شاعر شیر گفته و نه شار، و چرا شیر/ شار را یک بار هزبر گفته است؟ نخست توجه شود که در مصراع دوم بیت نخست، در سه دستنویس «شاه و بزرگان» و در شش دستنویس «شاه پلنگان» آمده است؛ آیا نمی‌توان حدس زد که شاعر شار بلیکان گفته باشد، و این نوپیش سپس یک بار به «شاه پلنگان» و از آنجا به «شاه و بزرگان» و بار دیگر به «شیر و پلنگان» گشتگی یافته باشد؟ از سوی دیگر شار و شیر هر دو در اصل به معنی «شهر» اند، ولی خیلی زود از آن معنی «شیر جانور» گرفته‌اند و این در حد اختیارات شاعر است که یک بار شیر را به گونه هزبر به کار برد، و این با ناتوانی شاعر ارتباطی ندارد.

باری، آنچه نگارنده در این باره می‌گوید، دو نکته بیش نیست: ۱. نوپیش شیر/ هزبر و پلنگان بی‌ربط و نتیجه دستبرد کاتبان است، و اگر شاعر چنین مضمونی را که در دو مصراع مورد گفت‌وگو آمده است، به کار برده بود، در یک اثر حماسی به حجم شاهنامه و یا در متون حماسی دیگر، به چند شاهنامه، بازهم مانند آن آمده بود؛ ۲. فعلاً بهترین پیشنهادی که برای اصلاح این دو مصراع شده است، همان پیرایش قیاسی روان‌شاد جلیل اخوان زنجانی است، که به ذوق نگارنده یکی از بهترین نمونه‌های پیرایش قیاسی است.

۳۱. (ص ۹۰)

بدو گفت از ایدر به یک سو شویم بدآوردگاهی پی آهو شویم

پیش از این، هنگام نقد پیرایش نهایی چاپ مسکو (ص ۲۴، ش ۳۶)، نیز دربارهٔ مصراع دوم پیشنهاد کرده بودند که ضبط مصراع دوم در دستنویس سن ژوزف (= به آوردگاه نرآهو شویم) به متن برده شود، و آن را چنین توجیه کرده‌اند: «دستی که در آن آهوان بر سر جفت‌گزینی شاخ در شاخ می‌اندازند و می‌ستیزند» و یا «احتمالاً نرآهو نام میدانی در نزدیکی محل نبرد رستم و سهراب در حدود زابلستان و کابلستان بوده است».

چرا «در حدود»؟ اگر دوکیلومتری کابل می‌نوشتند منطقی‌تر بود! نگارنده تعجب می‌کند که منتقد گرامی، پیرایش قیاسی شیر بلیکان را نمی‌پذیرد، ولی اینگونه «شوخی»ها را با متن شاهنامه جدی می‌گیرد؛ نویسش می‌ژه را که بارها در شاهنامه آمده، گویشی و مردود می‌داند، ولی نویسش گویشی به هم را که در هیچ متنی دیده نشده است، لفظ شاهنامه می‌داند. باری، در کتاب التفهیم بیرونی (ص ۱۰۰-۱۰۱) آمده است:

وزیر بنات‌النعش بر پایهاء خرس بزرگ ستارگان خرداند دوگان دوگان، ایشانرا جستن آهوان خوانند، زیرا که هردوی را از آن بیی آهوی تشبیه کردند.

با وجود این گواه، باید «بدآوردگاهی پی آهو شویم» را برگزید و گفت شاعر در اینجا، مانند برخی جاهای دیگر، یک اصطلاح نجومی را به کار برده است. در اینجا، با وجود این گواه از زمان شاعر، به هر گونه‌ای که آن را تعبیر کنیم، هر حدس دیگری و هر بحث دیگری به کلی زائد است. مگر اینکه بتوان در اصالت این گواه تردید کرد.

۳۲. (ص ۹۱)

وگر باره زیر اندرش زآهنست شگفتی سرون است و رویین‌تست

پیشنهاد کرده‌اند که به جای سرون، که پیرایش قیاسی نگارنده از نویسش برون در دستنویس فلورانس است، همان روان که در هفت دستنویس دیگر آمده است بیاید،

چون «ترکیب شگفتی سرون برای اسب وصف نامأنوسی است»، ولی شگفتی روان را «باید صفت اسب سهراب دانست: به سرعت عجیبی می تازد».

به ذوق نگارنده، شگفتی سرون برای اسب توصیف نامناسبی نیست، و برعکس شگفتی روان به معنی «به سرعت عجیب تازان» لفظی بسیار بسیار ناهنجار است. به هر روی، سرون و سرین در معنی «کفل انسان و جانور»، در جانور نیز به عنوان عضوی زیبا ستایش شده است. این چند مثال در مورد اسب بسنده است:

یکی کرّه از پس به بالای اوی سرین و برش هم به پهنای اوی

یکم، ۹۹/۱۸۷

سرین گرد و کفک افکن و دست کش زنج گرد و بینادل و گام خوش

یکم، ۱۲۸/۱۸۸

ز دریا درآمد یکی اسپ خنگ سرین گرد چون گور و کوتاه لنگ

دوم، ۳۴۴/۴۶۸

شاید منظور ایشان این است که سرون، برخلاف آنچه در فرهنگ‌ها ثبت شده، تنها به معنی «سرو، شاخ» است، نه به معنی «سرین»؛ در این صورت بهتر بود که ایشان پیرایش سرون را به سرین پیشنهاد می کردند، نه به روان.

۳۳. (ص ۹۲)

بدین رخس ماند همی رخس اوی جز آن کین ندارد پی بخش اوی

نوشته اند:

[هرچند «پی بخش»] هم مفید معناست، ولیکن باید توجه داشت که در فرهنگ‌ها و

متون... بخش به معنای پهن نیامده و پخش با پ بدین معناست.

صورت پخش یک صورت متأخر است. نگارنده برای شاهنامه صورت کهن تر را

برگزیده است.

۳۴. (ص ۹۲)

همی از لبث شیر بوید هنوز که زد بر کمان تو از چنگ توز

نوشته‌اند:

با ضبط چنگ مصراع دوم معنای چندان زیبایی ندارد. آیا جنگ در تقابل با لب
شیربوی در مصراع اول بهتر نیست؟

نگارنده درست عکس نظر منتقد ارجمند را دارد و معتقد است که جنگ، نه تنها
معنای زیبایی ندارد، بلکه حتی بی‌معنی است؛ برعکس چنگ اغراق حماسی زیبایی
ساخته است: با آنکه هنوز سالی از تو نگذشته، کمان دمی از چنگ تو جدا نیست،
چنانکه گویی چنگ تو توز کمان توست.

۳۵. (ص ۹۲)

مگر کز تو آشوب خیزد به شهر بیامیزی از دود، تریاک و زهر

نوشته‌اند:

با ضبط از دود معنای بیت چندان روشن نیست... پیشنهاد می‌شود فعلاً ضبط از دور را
بپذیریم... و بیت را چنین معنی کنیم: (پیران به سیاوش می‌گوید) شاید به سبب حضور تو،
آشوب میان ایران و توران از میان برود و تو بتوانی غیرمستقیم و بی‌دخالت رسمی
(از دور) این دو عنصر متضاد را، که مانند تریاک (پازهر) و زهر هستند، با هم آشتی بدهی.
منتقد گرامی حتماً خود توجه کرده‌اند که از دور، با وجود تلاش ایشان، در اینجا تا
چه اندازه بی‌ربط است. به همین دلیل نگارنده از دود را به قرینه از باد و از گرد به معنی
«به‌زودی» می‌گیرد. در یکی از دستتویس‌ها نیز از درد آمده، که محتملاً گشته از دود است.

همچنین در بیت

به خمّ کمندش بیاویختی سبک از برش خاک برریختی

یکم، ۲۷/۴۲۴

هشت دستنویس به جای سبک نویسی ز دور دارند، که در اینجا بی معنی است و باز بسیار محتمل است که گشته ز دود به معنی «زود، به زودی» است. در شاهنامه همچنانکه به کردار/ چو/ برسان باد و به کردار/ چو/ برسان گرد آمده است، فراوان نیز به کردار/ چو/ برسان دود به کار رفته است (نک: واژه‌نامه‌های یادداشت‌های شاهنامه)؛ از این رو، به قیاس از باد و از گرد، هیچ دلیلی نداریم که در درستی از دود، به همان معنی، تردید کنیم، بلکه برعکس، باید کاررفت این ترکیب را در شاهنامه حتمی دانست، که به از دور و از درد گشتگی یافته است.

۳۶. (ص ۹۴)

به هستی همانا نجمی ز جای یکی با فریگیس خیز ایدر آی
پیشنهاد کرده‌اند که مصراع نخست به صورت «بهشتی همانا نجبد ز جای» (۱۴) خوانده شود، و آن را چنین معنی کرده‌اند:

منظور افراسیاب این است که کرسیوز به سیاوش بگوید (تو در شهر زیبای (جشنگاه) خود نشسته‌ای و به کسی توجه نداری) آیا کسی که بهشتی / بهشت‌نشین است (مراد اقامت سیاوش در شهر بهشت‌آسای اوست) از آنجا بیرون نمی‌آید و به جای دیگر نمی‌رود/ سفر نمی‌کند؟ دمی برخیز و با فریگیس نزد من بیا.

از باب مزاح با منتقد گرامی، عرض می‌کنم که این پیرایش و تفسیر، آنچنان ناهنجار است که به گوش هر بهشت‌نشینی برسد، نه تنها از جای می‌جند، بلکه به دوزخ پناه می‌برد.

۳۷. (ص ۹۴)

وگر همچنانم برد بسته چنگ نهادن به گردن یکی پالهنگ
نوشته‌اند که در مصراع دوم نهاده «به قرینه ساخت صفت مفعولی بسته در مصراع نخست، برتر است».

البته نهاده نادرست نیست، ولی اگر در لفظ بیشتر دقت شود، لطف نهادن بیشتر است،

و این مثال با مثال‌های دیگری که زده‌اند کاملاً یکی نیست. ولی به هر روی، حداکثر وجهی در برابر وجه دیگر است.

۳۸. (ص ۹۵)

همی رفت تا مرز توران رسید چن از ترکمان دیده‌باش بدید

نوشته‌اند:

اگر «ترکمان» از واژه‌های فردوسی بود، به دلیل یادکردهای متعدد از تورانیان/ ترکان در شاهنامه، حتماً در چند جای دیگر هم درباره تورانیان به کار می‌رفت، که اینگونه نیست. از این رو پیشنهاد کرده‌اند که نویسنده دستنویس سن‌ژوزف (= چنان تافته روز و شب نغنوید) مورد توجه و بررسی قرار گیرد.

نویسنده ترکمان در این بیت، در چهار دستنویس و در بیت دیگری در شاهنامه (یکم، ۳۲۶ / ۸۰۳) در شش دستنویس آمده است. دستنویس‌های دیگر، به جای آن بدگمان، ترجمان و دیده‌بان دارند، یعنی اختلاف تنها بر سر همین واژه است؛ در حالی که در دستنویس سن‌ژوزف تمام مصراع به کلی متفاوت است، و بدین دلیل اعتبار چندانی ندارد. ضمناً در آن بیت دیگر، دستنویس سن‌ژوزف نیز ترکمان دارد و نگارنده فراموش کرده است که آن را نیز به متن بیاورد.

اکنون که سخن از فراموشی نگارنده شد، یادآور شوم که در مصراع «دلیران سزاوار شاهی شدند» (یکم، ۷ / ۱۵۹)، نگارنده فراموش کرده است که به جای سزاوار نویسنده بر آواز را بیاورد (نک: خالقی مطلق، ۱۳۷۷).

۳۹. (ص ۹۵)

یکی نیزه، سالار توران سپاه بزد بر سر رستم کینه‌خواه

پرسیده‌اند «آیا سر در اینجا سهو چاپی است؟».

آری، صورت درست بر است.

۴۰. (ص ۹۵)

چو خورشید پیدا شد از پشت راغ برآمد بکردار زرین کُناغ
پیشنهاد کرده‌اند در مصراع دوم، پیرایش قیاسی کُناغ به چراغ/ جناغ برگردانده شود.
واژه کُناغ در بیتی از شاهنامه و در یکی از دستنویس‌های این کتاب آمده است:
چو برزد سر از کوه رخشان چراغ زمین شد بکردار زرین کُناغ
دوم، ۱۹۰۵/۶۹۶

این واژه در لغت فرس آمده و در متون آن زمان، همچون دیوان منجیک، ویس و رامین، کرشاسپنامه و غیره گواه دارد. از این رو، به دلیل آمدن آن در یکی از دستنویس‌های شاهنامه، باید آن را یکی از واژه‌های کهن شاهنامه دانست، که در دستنویس‌های این کتاب به جناغ/ چراغ گشتگی یافته است. بر این اساس نگارنده دو مورد همسان دیگر را در شاهنامه به کُناغ پیرایش قیاسی کرد.
اما اگر معنی اصلی جناغ «برآمدگی و طاق پیش زین اسب» باشد، دیگر بعید است که به معنی «دامنه و اسباب زینت زین اسب» هم به کار رفته باشد؛ از این رو، نگارنده محتمل می‌داند که در فرهنگ‌ها جناغ در معنی دوم، گشته کُناغ باشد، یعنی دستبرد کاتبان به فرهنگ‌ها راه یافته باشد.

۴۱. (ص ۹۶)

چن آن دید گیو اندرآمد بدآب چو کشتی کز آب اندرآید به خواب

نوشته‌اند:

تصویر «کشتی که از آب به خواب درآمده» [در دو دستنویس] نشان‌دهنده آرامش و آهستگی است، که مناسب حالت خشم و خروش و چالاکی گیو در این بیت نیست و به همین دلیل ضبط «چو کشتی کز آب اندرآید به تاب» در بیشتر نسخ پیشنهاد می‌شود.
اگر «خشم و خروش» گیو منظور شاعر باشد، نویسنش «به تاب» مناسب‌تر است؛

ولی تصویر «کشتی از آب به تاب آمدن» دیگر در شاهنامه نیامده است؛ البته اشکالی ندارد که تنها یک بار آمده باشد. به گمان نگارنده، در بیت بالا شتاب گیو مورد نظر است و در شاهنامه تصویر «کشتی در آب» بارها و بارها برای بیان شتاب به کار رفته است؛ از جمله:

برو با سپاهت هم اندر شتاب چو کشتی که ملاح راند بر آب

دوم، ۶۹۳/۹۰۶

از سوی دیگر، نویش به خواب نیز، که تنها در دو دستنویس آمده است، مناسب نمی‌نماید. شاید نویش سه دستنویس دیگر (= چو کشتی که از باد گیرد شتاب) بهتر باشد.

۴۲. (ص ۹۶)

به خوردن بیارای و بیشی ببخش مکن روز پیش دل خویش رخس

ایشان پس از بحثی درباره رخس و دخش نتیجه گرفته‌اند که صورت دوم درست است. هیچ دلیل زبان‌شناسی و ریشه‌شناسی‌ای بر درستی یکی از این دو صورت در دست نیست. ولی از آنجا که بیشتر دستنویس‌ها، از جمله دستنویس سن‌ژوزف، رخس دارند و هیچ‌یک دخش ندارند، و در لغت شهنامه عبدالقادر بغدادی نیز سه گواه فقط برای صورت رخس آمده و حتی یک بار با رخس (= اسب رستم) قافیه شده است، و نیز همین بیت در راحة الصدور (راوندی، ۱۳۸۶: ۳۷۶) با نویش رخس آمده است، این صورت محتمل‌تر است.

۴۳. (ص ۹۷)

که ما بندگانیم و شاهی تو راست سر گاو تا برج ماهی تو راست

ایشان با ذکر دو گواه دیگر از شاهنامه و اشاره به اینکه در بیت بالا نیز بیشتر دستنویس‌ها در گاو دارند، این نویش را بهتر می‌دانند. حق با ایشان است.

۴۴. (ص ۹۸)

جهان شد چن از باد بهمن سیاه ستاره ندیدند روشن نه ماه

ایشان به جای باد بهمن نویسنش آبان بهمن را که در آن آبان «نام روز دهم بهمن، یعنی روز برگزاری جشن سده بوده است و در آن آتش می افروختند» پیشنهاد کرده‌اند، و افزوده‌اند که «در بیت شاهنامه، وجه شبه، تیرگی برخاسته از دود آتش انبوه جشن دهم بهمن ماه است».

آمدن نویسنش آبان بهمن در در پنج دستنویس و تباهی اندک آن در دو سه دستنویس دیگر، توجه نگارنده را نیز جلب کرد؛ ولی سپس به یاد این بیت دقیقی افتاد که در ستایش مهرگان می‌گوید:

برافروز آذری ایدون که تیغش بگذرد از بون فروغش از بر گردون کند اجرام را اخگر
و با خود گفت که افروختن آتش در جشن سده نیز باید قاعدتاً روشنی پدید آورد،
نه تاریکی و تیرگی؛ ولی اکنون که به گزارش ایشان مصراع «جهان شد چو آبان بهمن
سیاه» چهار بار در منظومه زرین‌قبانامه آمده است، باید پیشنهاد ایشان را پذیرفت.

۴۵. (ص ۹۸)

چُن آمد سرِ ماه و هنگام جنگ ز پیمان بگشتند و از نام و ننگ

نوشته‌اند که در مصراع دوم نگشتند درست است، چون:

فریبرز و پیران پیمان می‌بندند که یک ماه جنگ نکنند... پس وقتی که آن یک ماه معهود به پایان می‌رسد، پیمانشان را نمی‌شکنند و همچنان که وعده کرده‌اند نبرد را آغاز می‌کنند.
برداشتی که ایشان از بیت‌های پیش از بیت بالا کرده‌اند، دقیق نیست. پیران به فریبرز، که سرکرده لشکر ایران است و از سپاه توران شکست خورده و محاصره شده است، یک ماه وقت می‌دهد که به ایران برگردد و یا بجنگد، ولی فریبرز پس از یک ماه دست به جنگ می‌زند. این تفسیر دقیق‌تر، نه تنها بگشتند را تأیید می‌کند، بلکه اصولاً

در اینجا در رابطه با موضوع دست زدن به جنگ، عبارت «از پیمان و نام و ننگ نگشتن» سخن استواری نیست.

۴۶. (ص ۹۹)

خروشِ دمِ مادیان یافت اسپ بجوشید برسان آذرگشسپ
پیشنهاد کرده‌اند که بهتر است خروش و دم بخوانیم، چون «خروشِ دم مادیان معنای چندان دقیق و روشنی ندارد».

به گمان نگارنده، بدون واو عطف بهتر است، یعنی «اسب صدای نفس مادیان را شنید»؛ یعنی در واقع اسب بوی مادیان را می‌شنود، و نه شیئه او را. در حالی که اگر با واو عطف بخوانیم، با شنیدن شیئه مادیان، لفظ دم دیگر زائد است. ضمناً ده دستنویس نویسنده متن ما را دارند، و چهار دستنویس نویسنده دیگر را.

۴۷. (ص ۹۹)

به دست پیاده پیچند سر شود تیره دیدار پرخاشخر
نوشته‌اند یکی از دو نویسنده پیچند سپر یا چو پیچند سپر «همچنان که خود دکتر خالقی مطلق در یادداشت‌های شاهنامه نوشته‌اند... مناسب‌تر است».
حق با ایشان است. بهتر است نویسنده پیچند سپر، که در بیشتر دستنویس‌ها آمده است، برگزیده شود.

۴۸. (ص ۹۹)

بزرگان توران و مازندران شب تیره و گرزهای گران
پیشنهاد کرده‌اند که بهتر است گرزهای گران بخوانیم و کُرزا/گُرزه را به معنی «کشتزار، کرد، کرت» یا «شکاف بزرگ در کوه» بگیریم و بیت را چنین معنی کنیم: «شب تیره و (گذشتن) از زمین‌های دارای مگاک ژرف».

این پیشنهاد، هم درباره این بیت و هم درباره بیت مشابهی که در حاشیه نقل کرده‌اند، به کلی دور از ذهن و نامناسب است. همچنین نظر ایشان که گران در اینجا به معنی «عمیق و سخت‌گذر و صعب‌ناک» است، درست نیست. در بیتی نیز که در حاشیه به شاهد آورده‌اند (رهی زشت و فرسنگ‌های گران)، گران به معنی «سنگین؛ زیاد، بسیار» است، نه به معنی «عمیق و سخت‌گذر و صعب‌ناک».

۴۹. (ص ۱۰۰)

به زرین ستام و جنای پلنگ به زرین درای و جرس‌ها و زنگ

پیشنهاد کرده‌اند که به جای نویشش جُنا، که تنها در یک دستنویس آمده است، همان جِنَاغ به متن برده شود.

در شاهنامه صورت جُنا بسیار زیاد و کمابیش در همه دستنویس‌ها آمده است (نک: واژه‌نامه‌های یادداشت‌های شاهنامه) و اصلاً روشن نیست که همان واژه ترکی جنَاغ باشد؛ به‌ویژه جنای پلنگ در بیت بالا و بسیار جاهای دیگر، با معنی اصلی جنَاغ «برآمدگی جلوی زین اسپ» (نک: ش ۴۰) همخوانی ندارد. از این رو بردن این واژه به حاشیه بی‌احتیاطی است.

۵۰. (ص ۱۰۱)

ز بانگ تیره زمین و سپهر بپوشید گوش و بیفگند مهر

پیشنهاد کرده‌اند که نویشش‌های بپوشید/ بیوسید جنگ به بیوسید جنگ به معنی «جنگ آرزو کرد» پیرایش گردد.

ظاهراً پیشنهادی منطقی است. این را نیز که در شاهنامه برای واژه بیوسیدن مثال دیگری نداریم (یک بار هم که صورت بیوس در لغت شهنامه عبدالقادر بغدادی آمده، جای آن در شاهنامه معلوم نیست)، می‌توان نادیده گرفت؛ ولی بیوسیدن به معنی «طمع/

امید/ انتظار داشتن» است، نه «آرزو کردن». گویا در گواهی هم که عبدالقادر آورده است (بیوسم بُد این به کاوس شاه... در همین معنی است. ظاهراً این دو معنی به یکدیگر نزدیکند، ولی با توجه به گواه‌هایی که در لغت فرس و لغت شهنامه و لغت‌نامه آمده است، می‌بینیم که معنی «آرزو کردن» اصلاً مناسب نیست. از این رو همان بپوشید گوش محتمل‌تر است.

۵۱. (ص ۱۰۱)

که از راستی جان بدگوه‌ران
گریزد چو گردن ز سنگ گران

پرسیده‌اند که آیا به جای گردن نویسش گردون به معنی «ارابه»، که در سه دستنویس نیز آمده است، «رابطه بهتر و بیشتری با سنگ ندارد؟». نمی‌دانم. به گمان من همین صورت متن که رابطه گردن و بار گران را تداعی می‌کند، مناسب است؛ اما حکم قطعی نمی‌توان داد.

۵۲. (ص ۱۰۲)

ز ما پند چیزی نمایدمی
تو را جز که سگزی نخوانیدمی

پیشنهاد کرده‌اند که به همان گونه که در پیرایش پیشین آمده بود، نمایندمی-نخوانندمی بیاید بهتر است.

در شاهنامه ترکیب مانیده چیز فراوان به کار رفته است، که در برخی از دستنویس‌ها گشتگی یافته است (نک: واژه‌نامه‌های یادداشت‌های شاهنامه، زیر مانیده)؛ از این رو شاعر فعل را در اینجا نیز به احتمال بسیار مانیدن به کار برده است، نه ماندن. ناچار در مصراع دوم نیز خوانیدن درست است.

۵۳. (ص ۱۰۲)

دریغ است اندر این شارستان
که داننده خواندش بیکارستان

پیشنهاد کرده‌اند که بهتر است پیکارستان خوانده شود، چون دقیق نیست که ساکنان دژ بیداد «اقامتگاه خود را جادوخانه بنامند و پیکارستان سرزمین پرخاش و نبرد، منطقی‌تر است».

در ساختن دژ بیداد افسون به کار برده‌اند (نک. یکم، ۶۱۴ / ۲۴۷۳ و ۲۴۷۸). از این رو همان بیکارستان محتمل‌تر و منطقی‌تر است تا اطلاق پیکارستان به دژ. مضمون مصرع دوم نیز از زبان «داندگان» است، نه الزاماً از زبان ساکنان دژ؛ همچنین می‌توان آن را یک جمله معترضه گرفت و میان دو خط تیره نهاد.

۵۴. (ص ۱۰۲)

یکی نره‌شیر است گویی دژم همی بگسلد یال اسپانِ رم

پرسیده‌اند که چرا زهم به رم پیرایش قیاسی شده است؟

نگارنده از هم را در عبارت «یال اسپان را از هم گسلیدن/ افگندن» زائد می‌داند. در دستنویس سن‌ژوزف آمده است: «همی برکند یال اسپان بدم». در اینجا دم را چه به معنی «نفس» بگیریم و چه به معنی «لحظه»، لفظ به همان اندازه سست است که نویسنش دیگر. از این رو نگارنده دم را گشته رم به معنی «رمه» می‌داند. گواه دیگر: کمند کیانی همی داد خم که آن کره را بازگیرد ز رم
یکم، ۱۰۴/۱۸۷

در اینجا نیز رم در سه دستنویس به دم گشتگی یافته است.

۵۵. (ص ۱۰۳)

پرستندگان ایستاده به پای ابا بربط و چنگ و رومی‌درای

نوشته‌اند درای به معنی «زنگ» از آلات موسیقی بزمی نیست، و از این رو گمان برده‌اند که شاید رامی درای، که در یک دستنویس آمده است، راهنمایی به وجه اصلی باشد؛

زیرا رام/رامی/رامین نام سازنده چنگ است.

پیشنهاد ایشان ایرادی را که بر درای گرفته‌اند، که آلت موسیقی بزمی نیست، رفع نمی‌کند؛ بلکه این ایراد را هم می‌افزاید که رامین سازنده چنگ بود، نه درای. از این رو با توجه به هندی درای همان رومی درای محتمل‌تر است. ضمناً اینکه درای مناسب بزم نیست، حدسی بیش نیست. البته زنگی که در بزم می‌زده‌اند لابد با زنگی که در رزم می‌زده‌اند تفاوت داشته است.

۵۶. (ص ۱۰۴)

همه جای گشته کنام گراز همه شهر مانده از آن در گُراز
 پرسیده‌اند که آیا گُراز در معنای «درد و تبش»، که در یکی از دستنویس‌ها آمده است،
 و شاهی هم از بوشکور بلخی دارد، نمی‌تواند نویسنش اصلی باشد؟
 درباره این که گُراز درست است یا گُراز نمی‌توان حکم قطعی داد. معنی واژه
 نخستین، همانگونه که اشاره کرده‌اند، مناسب‌تر است؛ ولی عربی بودن آن و اینکه
 با وجود شناخته بودنش تنها در یک دستنویس آمده است، آن را مشکوک می‌کند.
 واژه دیگر را به زبر یکم «تب و حرارت زایمان» معنی کرده‌اند، و به پیش یکم
 «شیشه‌ای سرتنگ که مسافران با خود برند»، که این نیز عربی است. نگارنده در
 حاشیه پیرایش نخستین (سوم، ۳۳۹/۲ پ) حدس زده است که شاید گُراز یا گداز
 درست باشد. شاید فعلاً بهتر باشد که نویسنش گداز را برگزینیم.

۵۷. (ص ۱۰۴)

سیه مار کو را سر آید بکوب ز سوراخ بیجان شود بیش خوب

نوشته‌اند:

بیت با این ضبط و قرائت معنای محصلی ندارد و پیشنهاد می‌شود در مصراع اول

«بکوب» به صورت «به کوب» (= با کوفتن) و در مصراع دوم... «پیچان» خوانده شود. به جای «بیش خوب» هم، که ضبط واحد دستنویس فلورانس است، وجه «سوی چوب» که در برخی نسخ به «سوی خوب» تصحیف شده... برتر است... که دقیقاً با موضوع سخن (تاختن افراسیاب به ایران) مطابقت دارد: ماری که تقدیر بر این است سرش به ضربه (چوب) کوفته شود، خود از سوراخ لانه اش به سوی چوب دستی می آید.

منتقد گرامی، همین ایراد را پیش از این بر چاپ مسکو (ص ۲۷، ش ۲۰) نیز گرفته اند، البته در آنجا مصراع دوم به گونه دیگری است. به هر روی، به ذوق نگارنده با نوپیش و خوانش پیشنهادشده، لفظ بسیار سست است. صورت بهتر و بسیار بهتر همین است که در متن نگارنده آمده است. می گوید: مار را تا سر از سوراخ نشان داد بکوب، چه اگر در همان سوراخ کشته شود بهتر است.

۵۸. (ص ۱۰۴)

دوان سوی لهاک و، فرشیدورد ز خواب خوش آمدش بیدار کرد

نوشته اند:

همان گونه که خود دکتر خالقی مطلق نیز در یادداشت های شاهنامه توجه و اشاره کرده اند، نیازی به «و» پس از «لهاک» نیست.

من چنین اشاره ای نکرده ام، بلکه نوشته ام که شش تا از دستنویس ها واو عطف ندارند. با توجه به بیت بعد، روشن می گردد که پس از آنکه اسب لهاک به سوی سوارش که خفته است می دود، این فرشیدورد است که برادر را از خواب بیدار می کند، نه اسب. از این رو اگر حرف عطف را نگذاریم، بیت چنین معنی می دهد که اسب به سوی هر دو برادر می دود، و آنها را از خواب بیدار می کند؛ در حالی که فاعل مصراع دوم و بیت های بعد، فرشیدورد است.

۵۹. (ص ۱۰۵)

بکوشد که تا دل بپخشاندم به بیشی لشکر بترساندم
پیشنهاد کرده‌اند که در قافیه نخست، همان نویسنش بپخشاندم در دستنویس فلورانس
و پیرایش پیشین بیاید. ایشان برای این فعل دو معنی ذکر کرده‌اند، یکی «کوشیدن»
که اسم مصدر آن تَخَشش دو بار در شاهنامه به کار رفته است (دوم، ۳۸۴/۲۹۸؛
۴۴۵/۶۰۲) و دیگر «مضطرب و مشوش کردن» که به گمان ایشان گواهِ آن در شاهنامه
همین بیت بالاست.

نگارنده در اینجا نیز مانند واژه جناغ (ش ۴۰) نسبت به معنی دوم، که به کلی از معنی
نخستین دور است، و در مورد تَخَشانندن حَتّی در فرهنگ‌ها نیز ثبت نشده است، تردید
دارد و آن را گشته واژه دیگری گمان می‌برد. در دستنویس سن ژوزف، بیخشاید آمده
است. آقای پژمان فیروزبخش مرا متوجه پَخسانیدن/ پَخشانیدن کرد، که در فرهنگ‌ها به
معنی «پژمراندن از غم» ثبت شده است. به هر روی، در اینجا نیز نمی‌توان نظر قاطع داد.

۶۰. (ص ۱۰۵)

یکی بنده بودم من او را روان نه جنگی سوارم اگر پهلوان
پیشنهاد کرده‌اند که به جای روان، که نویسنش یگانه دستنویس فلورانس است،
نوان بیاید که در دوازده دستنویس دیگر آمده است.

به گمان نگارنده، نوان در اینجا چنگی به دل نمی‌زند و دور انداختن روان، در معنی
«رونده، رهی» دور از احتیاط است. ولی نگارنده در اینجا نیز نظر قطعی نمی‌دهد.

۶۱. (ص ۱۰۶)

سوی آوه و سمگان کرد روی که بودند شیران پرخاشجوی
نوشته‌اند که به سبب فعل جمع بودند، باید در مصراع نخست از دو نفر نام رفته باشد.
آری، بر مصراع نخست ایراد وارد است. شاید: آوه و سمکنان (؟).

۶۲. (ص ۱۰۶)

همه رزم بر دشت خوارزم باد ز چرخ آفرین بر چنان رزم باد
 نوشته‌اند: چون بیت بالا شرح نبردی است که رخ داده، پس باید به جای باد نویسنش
 بود بیاید؛ همچنین فعل دعایی باد نیز در معنی «بود» نیامده است.
 ایراد ایشان منطقی است. از سوی دیگر بود در هفت دستنویس و باد در هشت
 دستنویس آمده است، و دستنویس سن ژوزف نیز همین باد را دارد؛ از این رو بعید
 است که همه این کاتبان به این عیب پی نبرده باشند. به گمان نگارنده این بیت را باید
 یک جمله معترضه گرفت و میان دو خط تیره نهاد. سه بیت پایین‌تر، عبارت «بر این
 رزمگاه آفرین باد» از زبان کیخسرو، در پایان نامه به کیکاوس، این حدس را تأیید
 می‌کند. نگارنده بارها به اهمیت و کثرت جملات معترضه در شاهنامه اشاره کرده،
 و در پیرایش دوم بیش از هر چاپ دیگری از این کتاب، آنها را مشخص نموده است.
 با این حال، چنانکه مثال بالا نشان می‌دهد، برخی از اینگونه جملات از چشم او
 پنهان مانده است.

۶۳. (ص ۱۰۶)

که آمد به نزدیک او یک‌دله ابا لشکری چون هزبر یله

نوشته‌اند:

روند طولی بیت‌های بعد نشان می‌دهد که ضبط اصلی «کاکله» و نام یکی از یلان
 تورنژاد افراسیاب است، که در چند دستنویس، از جمله فلورانس، سن ژوزف و
 سعدلو به «یک‌دله» تغییر یافته و ساده شده است... خود دکتر خالقی مطلق در
 یادداشتهای شاهنامه به احتمال گشتگی نام یکی از سرداران افراسیاب در این بیت
 توجه و اشاره کرده‌اند...
 اشکال این است که نه روند طولی بیت‌ها الزاماً نویسنش کاکله را تأیید می‌کند،

نه می‌توان گفت که این نام، که در جای دیگری از شاهنامه نیز نیامده است، نویسنش دشوارتری از یک‌دله است، که در شش دستنویس آمده است. از این رو گشتگی هر یک به دیگری محتمل است. در اینگونه موارد، غالباً آنچه در حاشیه می‌آید، نظر منتقدان را بیشتر جلب می‌کند؛ یعنی اگر نگارنده کاکله را در متن می‌آورد، نظر ایشان محتملاً متوجه همخوانی دو دستنویس فلورانس و سن ژوزف در نویسنش یک‌دله و تأیید آن به وسیله چهار دستنویس دیگر و نیامدن نام کاکله در جای دیگری از کتاب می‌شد. با این همه، نگارنده نویسنش کاکله را، همچنان که حدس زده بودم، محتمل می‌دانم و اکنون که نظر ایشان نیز بدین سوست، گرایش بیشتری بدان دارم.

۶۴. (ص ۱۰۷)

خورش برد و از بیم جان جای ساخت به غار اندرون جای بالای ساخت

نوشته‌اند:

پالای به معنای اسب یدک است، ولی چون افراسیاب هنگام گریختن به غاری بر فراز کوهی... اسب به همراه ندارد - و این از سیاق چند بیت این بخش و ادامه داستان تأیید می‌گردد - پیشنهاد می‌شود کلمه مورد نظر را به معنی قد و اندام بخوانیم، و «جای بالای ساخت» را چنین گزارش کنیم: مکانی برای تن خود (اقامتگاهی برای خویشتن) برگزید.

پیش از این (ش ۱۹) گفته شد که کاررفت بالای در معنی «قد و قامت» مورد تردید است، بلکه در این معنی بالا آمده است. از این رو بالای به معنی «اسب» است، که باید پالای (= پالاد) خوانده شود و به معنی «مطلق اسب» نیز به کار رفته است. با این توضیح، دیگر این بحث که آیا با اسب می‌توان به بالای کوه رفت یا نه، منتفی است. ضمناً آیا برای «جای بالای ساختن» در معنی مورد نظر منتقد گواهی هست؟

۶۵. (ص ۱۰۷)

توانایی و فرّ شاهی تو راست ز خورشید تا بخش ماهی تو راست
 نوشته‌اند که چون از خورشید تا بخش ماهی «در بلاغت اغراق حماسه، محدوده کوچکی در آسمان خواهد بود، از این روی پشت ماهی پیشنهاد می‌شود» و یا به پیروی از یکی از دستنویس‌ها «در گاو تا بخش ماهی» برگزیده شود. حذف واژه بخش در معنی «برج»، که نویسنش دشوارتر است و اتفاقاً در اینجا در بیشتر دستنویس‌ها نیز آمده است، درست نمی‌نماید. از این رو اگر ایراد ایشان را بپذیریم، پیشنهاد دوم محتمل‌تر است؛ منتها تنها در یک دستنویس آمده است، ولی یک دستنویس دیگر نیز نویسنش گاو را دارد.

۶۶. (ص ۱۰۸)

منم زین بزرگان فریدون‌نژاد از آن فرّخان تا بیامد قباد
 پیشنهاد کرده‌اند که نویسنش از آن فرّخان به ز مافرّخان پیرایش گردد، که در بیتی دیگر از شاهنامه در پادشاهی زو طهماسب (یکم، ۱۸۹/۱۴۷) نیز آمده است؛ چرا که مافرّخان صورت کوتاه‌شده ماه فرّخان است، منطقه‌ای از کوه البرز در فارس که اقامتگاه کیقباد بود، پیش از آنکه به پایتخت ایران بیاید و بر تخت پادشاهی نشیند. نظر منتقد نکته جالبی است که نگارنده از آن اطلاعی نداشت.

۶۷. (ص ۱۰۹)

تو شادان دل و مرگ چنگال‌تیز نشسته چو شیر ژیان در گریز
 پیشنهاد کرده‌اند که به جای گریز نویسنش فجیز که در دستنویس لیدن ۸۴۰ آمده است، به فخیز به معنی «کمین، کمین کردن شیر» پیرایش و به متن برده شود. ایراد ایشان منطقی است. این مثال یک نمونه دیگر از مثال‌هایی است که نگارنده

در بحث «مراحل فساد ضبط» (نک: خالقی مطلق، ۱۳۹۰: ۲۹۱-۲۹۵) آورده است. پیش از نگارنده، اینگونه نویسش‌های فاسد، غالباً در حواشی ثبت نمی‌شد. نگارنده نخستین بار اهمیت آنها را در پیرایش متن گوشزد کرده و خود بارها صورت درست را شناخته و معرفی کرده است. اینکه او گهگاه در این کار موفق نبوده، قاعدتاً نباید بر او خرده گرفت. حال اگر کسانی، با وجود آموختن از روش او و بهره‌گیری از حواشی پیرایش او، او را به «نفهمیدن» متهم کرده‌اند، بر آنان جای بخشایش است: کس نیاموخت علم تیر از من که مرا عاقبت نشانه نکرد

۶۸. (ص ۱۰۹)

کنون افسر شاه هندوستان پرستی، بود شاه همداستان؟!

پیشنهاد کرده‌اند:

با در نظر داشتن صورت بیوشی در اغلب نسخ، به‌ویژه بیوسی در پنج دستنویس دیگر، تصحیح قیاسی بیوسی «آرزو کنی»... درست و دقیق می‌نماید و محتملاً همین ضبط در نسخه‌ها به بیوسی و بیوشی تصحیف شده است. نخست اینکه از نگاه شکل خط بیوشی به همان اندازه می‌تواند گشته پرستی باشد، که گشته بیوسی. دوم اینکه نویسش بیوسی لزومی ندارد که گشته بیوسی باشد، بلکه می‌تواند «بوسیدن افسر (پادشاه)» مورد نظر کاتب بوده باشد. سوم اینکه، یکی از علل دستبرد کاتبان، ساکن افتادن حرفی در واژه است که مثال بسیار دارد. در اینجا نیز رفع سکون حرف س می‌تواند علت اصلی پدید آمدن نویسش‌های دیگر باشد. چهارم اینکه -و همین یک دلیل برای نادرستی بیوسی بسنده است- در اینجا سخن از «پرستیدن افسر شاه هندوستان» توسط گشتاسپ است، یعنی «از خدمت شاه ایران بیرون آمدن و به خدمت شاه هندوستان پیوستن» منظور است، نه «آرزو کردن پادشاهی هندوستان»، همچنان که بعداً نیز گشتاسپ به خدمت پادشاه روم درمی‌آید. ظاهراً هوس «کشف»

یک واژه تازه، سبب شده است که به مسائل دیگر متن کمتر توجه شود. متأسفانه در این سال‌های اخیر، در زمینه متن‌شناسی شاهنامه، تعداد این گونه «کشفیات» کم نیست.

۶۹. (ص ۱۰۹)

نیاید پدیدار پیروزیی نکورفتنی گر دل‌افروزیی

پرسیده‌اند از آنجا که در برخی از دستنویس‌ها، قوافی پیروزی-دل‌افروزی آمده است، چرا به گونه بالا پیرایش قیاسی شده است؟

اگر آنچه را که در دستنویس‌ها آمده است به متن ببریم، وزن بیت درست نیست. از سوی دیگر، کاتبان گاه در کتابت واژه پایانی ه و یا ی، میان دو واژه را می‌اندازند، از این رو در اینجا یا باید پیروزی-دل‌افروزی خواند، و یا پیروزیی-دل‌افروزیی. شاید خوانش نخست بهتر باشد.

۷۰. (ص ۱۱۰)

که من سام یل را نخوانم دلیر کزو بیشه بگذاشتی نره شیر

ایشان به پیروی از دو دستنویس، بخوانم را درست دانسته و نوشته‌اند که چون «در اینجا رستم به نیرو و نژادگی خویش در برابر اسفندیار می‌نازد و چون در بیت بعد می‌گوید که یادگاری از سام است (به گیتی منم زو کنون یادگار)، منطقاً باید در بیت مورد بحث نیز نیای خود را یل بخواند، نه اینکه او را خوار نماید».

این نظر به هیچ روی درست نیست. در اینجا رستم نیای خود را خوار نمی‌کند، بلکه در ستایش خود می‌گوید که حتی کسی به نیروی سام را هم در مقایسه با خود دلیر نمی‌شمارد. در این بیت سام اصلاً موضوع اصلی سخن نیست، بلکه موضوع اصلی سخن رستم است. رستم آنچنان دلیر است که حتی کسی به دلیری سام، که شیر از ترس او از بیشه می‌گریخت، به چشمش دلیر نمی‌آید. با نویسنش بخوانم لفظ سست است.

۷۱. (ص ۱۱۰)

بتابم همی سر از اسپندیار از آن زور و آن بخشش کارزار
پیشنهاد کرده‌اند که نویسش بخشش به بخشش به معنی «سخت‌کوشی» پیرایش
قیاسی گردد.
این احتمال هست، ولی شاید همین بخشش در معنی «نصیب» درست باشد.

۷۲. (ص ۱۱۰)

بکردار شاه آفریدون بود چو خونی نباشد، همایون بود
نوشته‌اند:
با توجه به موضوع این بخش (قصد بهمن برای انتقام‌جویی از خاندان رستم) و چند
بیت بعد که سخن از خون‌خواهی فریدون و منوچهر... از ضحاک و سلم و تور و...
است، پیشنهاد می‌شود مطابق با برخی نسخ، «بیاشد» بخوانیم و مصراع را چنین
معنا کنیم: (انسان نژاده) اگر خون‌خواه (خون به‌ناحق ریخته) باشد، خجسته است.
چنین نیست، زیرا خونی به معنی «خونریز، قاتل» نمی‌تواند صفت نیک شمرده
شود. در اینجا خونی یعنی کسی که ذاتاً گرایش به قتل دارد، ولی فریدون و منوچهر
چون انتقام خون پدران خود را می‌کشند، که به‌ناحق کشته شده بودند، ذاتاً خونی
نیستند، بلکه ادای وظیفه می‌کنند.

۷۳. (ص ۱۱۱)

نباشد فراوان خورش تندرست بزرگ آنکه او تندرستی نجست

نوشته‌اند:

با توجه به معنای بیت - که خود دکتر خالقی مطلق هم در افزوده‌های یادداشت‌های
بخش اسکندر نوشته‌اند - ضبط «بجست» پیشنهاد می‌شود.

توجه شود که بَجُست تأکیدی زائد می‌نماید و نَجُست نیز وجهی دارد؛ یعنی می‌گوید: بزرگ آن کسی که کم‌خواره و تندرست است، و نیازی به جستن درمان ندارد. نگارنده در اینکه کدام صورت درست است تردید داشت و دارد.

۷۴. (ص ۱۱۱)

کزین مژده دادیم رسم خراج که فرمان بُد از شاه با فرّ و تاج
پیشنهاد کرده‌اند که بهتر است دادیم رسم خراج به داد و نیم خراج پیرایش قیاسی
شود، و توضیح داده‌اند که:

منظور از «نیم خراج» این است که محمود غزنوی، در سال ۴۰۱ق، به دلیل سرمای
سخت آن سال به جای خراج کامل نیم آن را ستانده بود...
نگارنده به این مطلب توجه نداشت. نویسنش نیم خراج و توضیح آن را می‌توان
پذیرفت، ولی گویا بقیه مصراع نیاز به دستکاری دارد. شاید «از این مژده داد: نیم خراج»
بوده است.

۷۵. (ص ۱۱۲)

کنیزک به دادار سوگند خورد به زُنّار شَمّاش و هفتادکرد
نوشته‌اند: پس از شَمّاش نیازی به واو عطف نیست.
نگارنده توضیح آقای دکتر محمود امیدسالار را خوانده بود؛ از این رو گمان می‌کند
در پیرایش دوّم دچار سهو قلم شده باشد.

۷۶. (ص ۱۱۲)

خردمند نزدیک او خوار گشت همه رسم شاییش بیکار گشت
پرسیده‌اند که آیا شاییش به جای شاهیش سهو چاپی نیست؟
آری، صورت شایبی نداریم.

۷۷. (ص ۱۱۳)

برآورد زاغ کمان را به زه به تندی به شست و سه برزد گره
پرسیده‌اند که آیا نمی توان در مصراع دوم بر را پَر خواند؟
نگارنده دربارهٔ این مصراع داوری قطعی نمی‌کند، ولی همان تفسیر خود را
بیشتر می‌پسندد.

۷۸. (ص ۱۱۳)

چو پای و رکیب و بر و یال تو چنین شورش و دست و کوپال تو
پیشنهاد کرده‌اند که به جای شورش و دست نویسنده شورش دست به معنی «حرکت
دادن دست و به کار بردن کوپال» بیاید.
نگارنده، همچنان که منتقد خود اشاره کرده‌اند، در یادداشت‌های شاهنامه شورش
و سوزش (در یکی از دستنویس‌ها) را چندان استوار ندانسته است. به گمان او شورش
دست از آن نیز بدتر است، چون معنی دست را هم که بارها در معنی «قدرت،
توانایی» آمده است، ضایع می‌کند. نویسنده گردش لفظ بهتری است، منتها تنها
در یک دستنویس آمده است و گشتگی آن به شورش نیز احتمال چندان ندارد.
به هر روی، با واو عطف بهتر است.

۷۹. (ص ۱۱۴)

بیچی ز پادافره ایزدی هم از کرده کارهای بدی
ایشان تردید دارند که عبارت «کرده کارهای بدی» از نظر ساخت دستوری ترکیب
درست و به‌قاعده‌ای باشد؛ از این رو نویسنده «کرده کردارهای بدی» را، که در سه
دستنویس آمده است، پیشنهاد می‌کنند.
نگارنده نیز اکنون به گزینش ایشان بیشتر گرایش دارد.

۸۰. (ص ۱۱۴)

چُن از خاک تا جانور بنده کرد نخستین گیومرت را زنده کرد

پیشنهاد کرده‌اند که به جای تا نویسی مر به متن برده شود.

این مصراع، با نویسی تا، اشاره دارد به مراتب آفرینش از چهار عنصر گرفته تا آفرینش گیاه و جانور، که همه بندگان و فرمانبران پروردگارانند؛ سپس خداوند انسان را آفرید و نخستین انسان گیومرت بود (در شاهنامه که به خداینامه‌های شاهی برمی‌گردد، گیومرت نخستین پادشاه است، نه نخستین انسان؛ ولی در بیت بالا به گزارش اوستا و خداینامه‌های زردشتی توجه شده است). ولی اگر مر را بپذیریم، بندگی تنها شامل انسان می‌شود. اگر چه در دیباچه کتاب درباره جانوران آمده است: نخواهد از او بندگی کردگار (یکم، ۳/ ۵۷)، ولی در اینجا منظور این است که حیوان، برخلاف انسان، از «وظیفه» آزاد است، نه از «فرمان». گذشته از این، با نویسی پیشنهادی، نه مصراع نخستین معنی دقیقی دارد و نه میان دو مصراع پیوند درستی برقرار است.

۸۱. (ص ۱۱۴)

زن پیر گفتار ایشان شنید یکی کهنه غربال پیش آورد

پیشنهاد کرده‌اند که چون در پیرایش دوم نگارنده برخی واژه‌های عربی به گونه نرمیده (/ ممال) آمده است، در اینجا نیز بهتر است به پیروی از چند دستنویس، صورت غربیل می‌آمد.

حق با ایشان است.

۸۲. (ص ۱۱۵)

دو لب سرخ و بینی چو تیغ دژم دو بیجاده خندان، دو نرگس بهم

پیشنهاد کرده‌اند که قافیه‌ها به گونه درم - دژم بیاید.

در باره اینکه تیغ دژم درست تر است یا تیغ درم، نگارنده نظر خود را پیش از این گفت (ش ۲۰). در مصراع دوم نرگس بهم، به معنی «چشم‌های تنگ هم»، توصیف زیبایی چینی-ترکی است، که در عین حال دژم بودن نیز در آن مستتر است و بی لطف نیست و نویسنش دشوارتر هم هست. با این حال، نگارنده در اینجا داوری قطعی نمی‌کند.

۸۳. (ص ۱۱۵)

همی تاخت چون کودکی گرد راغ فروهشته از باره زرین گُناغ

ایشان در مصراع دوم جناغ را پیشنهاد کرده‌اند.

پیش این زیر شماره ۴۹ در این باره گفت‌وگو شد. در اینجا می‌افزایم که بعید است که جناغ، که معنی اصلی آن «برآمدگی جلوی زین اسب» است، و استخوان جلوی سینه جانور نیز که بدان شکل است همین نام را دارد، در عین حال، به معنی «زینت زین که از اسب آویزان کنند» نیز باشد؛ بلکه در این معنی گویا گشته گُناغ است، که یک بار در یکی از دستنویس‌های شاهنامه آمده است.

۸۴. (ص ۱۱۶)

به می بر پراگند مشک و گلاب شد آن تشت بی‌ژنگ چون آفتاب

پیشنهاد کرده‌اند که پیرایش قیاسی بی‌ژنگ به پیرایش قیاسی بی‌ژنگ تبدیل گردد. نگارنده داوری قطعی نمی‌کند.

۸۵. (ص ۱۱۶)

به گفتار بی‌بر چو نیرو کنی روان و خرد را پی‌آهو کنی

پیشنهاد کرده‌اند که پیرایش قیاسی پی‌آهو به بی‌آهو یا بر/پُرآهو تصحیح گردد. اگر در مصراع نخست «نیرو کردن به چیزی» چنانکه ایشان دریافته‌اند، به معنی

«تسلط یافتن بر آن» باشد، در مصراع دوم بی‌آهو درست است؛ ولی اگر به دریافت دیگر ایشان، به معنی «قدرت یافتن از آن چیز» بگیریم، در مصراع دوم برآهو یا پُرآهو لفظ استواری نیست. نگارنده این عبارت را «نیرو گرفتن از آن» معنی می‌کند و در مصراع دوم بی‌آهو کردن را به معنی «راندن و بیرون کردن» می‌گیرد و حدس می‌زند که تکرار همان اصطلاحی باشد که در شماره ۳۱ درباره آن گفت‌وگو شد؛ ولی در اینجا نیز داوری قطعی نمی‌کند. از سوی دیگر، برای آنکه معروف با مجهول قافیه نشده باشد، باید در اینجا بی‌آهو را برگزید.

۸۶. (ص ۱۱۷)

ز کافور منشور و ماء معین درخت بهشت و می و انگبین
 نوشته‌اند که کافور منشور نداریم، بلکه کافور فنصور، و آن نام شهری است که به داشتن کافور مرغوب معروف بود.
 اگر چنین است، چنین است. نگارنده هیچ اطلاعی در این باره نداشت و اکنون آموخت.

۸۷. (ص ۱۱۷)

مرا گر محمد بود پیشرو به دین کهن گویم ار دین نو
 پیشنهاد کرده‌اند که مصراع دوم بدین صورت بیاید: «ز دین کهن گویم این دین نو»، و آن را چنین معنی کرده‌اند:
 اگر من (رستم فرخزاد) به حضرت محمد ص اقتدا کنم و به جای دین کهن زرتشتی، دین نوظهور اسلام را برگزینم (باز) گردش فلک با ما ناسازگار خواهد بود.
 نگارنده آن را چنین معنی کرده است: «گویم که پیامبر من محمد ص باشد و خواه به پیروی از دین بهی بگیریم یا از دین اسلام؛ همانا این چرخ کثرتار با ما سر بدرفتاری دارد». نگارنده پیرایش و تفسیر خود را بیشتر می‌پسندد.

۸۸. (ص ۱۱۸)

ده و دو هزار انگبین خُمبره به دزها کشند این زمان یکسره
پیشنهاد کرده‌اند که به جای خُمبره نویسش کندره بیاید.
به گمان نگارنده هر دو واژه معنی را می‌رساند و نمی‌توان داوری قطعی کرد.



ب. قرائت‌ها و تلفظ‌ها

منتقد گرامی، پس از شماره ۸۸، به بخش ب با عنوان «قرائت‌ها و تلفظ‌ها» پرداخته، و جمعاً ۴۷ نکته را یاد کرده‌اند؛ ولی پس از شماره ۱۵، شماره ۲۶ آمده است، و در نتیجه این بخش به شماره ۵۷ پایان یافته است. معلوم نیست که این سهو تنها در شماره‌گذاری رخ داده یا ده نکته از نقد ایشان در چاپ افتاده است. نگارنده در زیر، با حفظ همان شماره‌ها، نگاهی کوتاه به این بخش نیز می‌اندازد.

۱. (ص ۱۱۹)

دو فرزند من کز دو گوشه جهان بدینسان گشادند بر من نهان

پیشنهاد کرده‌اند:

صامت میانجی (ی) میان مضاف و مضاف الیه یا صفت و موصوف بنا بر تلفظ آن در گویش خراسان به صورت ey خوانده و با حرف (ی) نوشته/ نشان داده شود. آیا خوانش این صامت میانجی که برای فارسی کهن iy است با آنچه در گویش خراسان بوده متفاوت است؟ به هر روی نوشتن آن که در میان برخی از پیرایشگران رسم است، کار نادرستی است. نوشتن آنچه خوانده نمی‌شود، جز ویران کردن وزن نتیجه دیگری ندارد. برای خواننده‌ای که نمی‌داند در اینجا صامت میانجی ی به نیاز وزن افتاده است، باید توضیح داد. اما خواننده‌ای که با این موضوع آشناست نیز ممکن است نخست آن را بخواند، و سپس پی ببرد که نبایست می‌خواند. آیا در موارد دیگری نیز که شاعر حرفی را به نیاز وزن انداخته است، آن را به متن می‌افزاییم؟

۲. (ص ۱۱۹)

از سه بیتی که نقل کرده‌اند، پیشنهاد کرده‌اند بیت‌های دوم و سوم نیز پرسشی خوانده شود.

نمی‌دانم، بسته به ذوق خواننده است. من اینگونه می‌خوانم، ولی اگر پرسشی خواننده شود، بهتر است به گونه «!؟» نشانه‌گذاری شود.

۳. (ص ۱۱۹)

فرستاده آن هولِ گفتار دید نشستِ منوچهر سالار دید نوشته‌اند که چون هول صفت مقدم بر موصوف است، بدون کسره اضافه خوانده شود، همچنان که هول جای و هول کار آمده است. حق با ایشان است.

۴. (ص ۱۲۰)

کمندی بینداخت از دست، شست زمانه مرا باژگونه بیست پیشنهاد کرده‌اند که در مصراع نخست دست را به کسره اضافه بخوانیم و فاعل را زمانه بگیریم. به نظر نگارنده لطفی ندارد، بلکه بهتر است شست را فاعل بگیریم و مضمون هر یک از دو مصراع را مستقل بدانیم.

۵. (ص ۱۲۰)

کجا خاستی گردافراسیاب همه خون شدی دشت چون رود پیشنهاد کرده‌اند که در مصراع نخست گرد یعنی «غبار ناشی از تاخت و تاز افراسیاب» خوانده شود. پیشنهادی جالب و پذیرفتنی است و لفظی حماسی‌تر.

۶. (ص ۱۲۰)

نشان داد موبد به ما فرخان یکی شاه با فرّ و بخت جوان نوشته‌اند که در مصراع نخستین مافرّخان باید تنگ هم نوشته شود. نظر ایشان درست است؛ نک. بخش الف، شماره ۷۰.

۷. (ص ۱۲۰)

بگرید تو را آنکه زاینده بود فزاینده بود؟ ار گزاینده بود

پیشنهاد کرده‌اند که در مصراع دوم گزاینده خوانده شود.

در چاپ‌های پیشین شاهنامه، و کلاً در جاهای دیگر، گزند برابر با خوانش امروزی به زبر یکم خوانده شده است. تا آنجا که نگارنده دیده است، برای نخستین بار در پیرایش دوم نگارنده، خوانش درست و کهن آن به پیش یکم آمده است. همچنین گزاینده به پیش یکم و به معنی «آسیب‌رساننده» (یکم، ۲۷۳/۳۰۰) درست است، نه گزاینده به زبر یکم و به معنی «نیش‌زننده». ولی متأسفانه مورد بالا از چشم نگارنده افتاده است و در واقع سهو قلم یا نادرستی چاپی است.

۸. (ص ۱۲۱)

چنانش به حلقه اندر آورد گرد که گفתי خم اندر میانش فسرد

نوشته‌اند:

گرد را در این بیت با فتحه خوانده و «شتابان» معنا کرده‌اند. قرائت پیشین دکتر خالقی مطلق و چند چاپ دیگر «گرد» است... با توجه به اینکه «گرد» به تنهایی در معنای «شتابان» نیامده است و همواره با ادات تشبیه... به کار می‌رود، پیشنهاد می‌شود «گرد» به کسر «گ» خوانده شود... : چنان او را در حلقه‌های مدور/ گرد کمند انداخت و بست که... .

نخست لازم بود که وجه دستوری مصراع نخست بیشتر توضیح داده می‌شد، تا روشن گردد که گرد در اینجا چگونه صفت حلقه شده است؟ دوم اینکه برای «به حلقه‌های گرد درآوردن» گواه دیگری از شاهنامه یا متون دیگر داده می‌شد. اما مشکل نگارنده در اینجا و چند مورد دیگر قافیه دوم این بیت است. فعل افسردن در پارسی میانه به زبر س است، و در فارسی امروز به پیش. خوانش امروزی بسیار کهن

است و از جمله در اشعار سنائی و نظامی و مولوی آمده است. با وجود این در شاهنامه نیامده است. نگارنده در کتاب فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی (ص ۴۲-۴۳) پس از نقل چند گواه از سه شاعر نامبرده نوشته است:

گرچه سه مثال آخر به خوبی نشان می‌دهند که تلفظ افسردن با ضم سین، به این معنی است که تلفظ امروزی خیلی قدیمی است، با وجود این در شاهنامه تلفظ این واژه را باید به فتح سین دانست و در شاهنامه شاهد مطمئنی برای تلفظ دوم یافت نمی‌شود.

به سخن دیگر، در شاهنامه افسردن/فسردن را باید برابر با خوانش پارسی میانه، به زبر حرف س خواند. از این رو در بیت مورد گفت‌وگو، اگر قافیه نخست را به زیر یکم بخوانیم قافیه نادرست است. نگارنده در پیرایش نخست آن را به پیش یکم خواند، و در نتیجه قافیه دوم را نیز خلاف توصیه خود به پیش س نوشت (دوم، ۸۷/۲۶۵)؛ ولی در پیرایش دوم برای اصلاح قافیه دوم، قافیه نخستین را به زبر یکم خواند (یکم، ۲۴۵/۲۶۶) و گرد را به معنی «چو گرد، شتابان» گرفت. حال اگر بگوییم که شاعر قافیه نخستین را به زیر یکم به کار برده است، در این صورت یا در قافیه تسامح کرده و یا قافیه دوم را به زیر حرف س به کار برده، که نه با پارسی میانه می‌خواند و نه با تحوّل بعدی آن در فارسی. نخست به چند گواه دیگر توجه کنیم (گواه‌ها را از پیرایش پیشین می‌آورم):

یکی ابر تند اندرآمد چو گرد ز سرما همی لب بهم برفسرد

سوم، ۶۳/۵۸۳

چون این بیت در محل قافیه دگرنوشتی ندارد، پس قافیه دوم به زبر حرف س است. در چاپ مول (۱۰۱۶/۱۳) این بیت بدین گونه آمده است:

یکی ابر تند اندرآمد نه خرد ز سردی همی آب بر هم فسرد

در اینجا روشن می‌گردد که بعداً قافیه دوم را، مطابق با تحوّل این فعل، به پیش دوم تبدیل کرده‌اند. گفته شد که این بیت در پیرایش ما دگرنوشتی ندارد، ولی در دستنویس سن‌ژوزف قافیه نخستین بکرد است که اگر آن را به گرد (به زیر گ) بخوانیم، قافیه دوم

نیز به زیر س خواهد بود. گواه دیگر:

چو بر نیزه‌ها دست‌هاشان فسرد ز هر سو سپاه اندآرند گرد

سوم، ۱۲۷/۳۶۰

در اینجا اگر قافیه دوم را به زبر یکم، و به معنی «شتابان» بخوانیم، قافیه نخستین به زبر حرف س و برابر صورت پارسی می‌گردد؛ ولی اگر قافیه دوم را به زیر یکم بخوانیم، شاعر یا باز در قافیه تسامح کرده، و یا قافیه نخستین را به زیر حرف س خوانده است. ضمناً دگرنوشت‌های این بیت قافیه دوم را هم به زبر یکم تأیید می‌کنند و هم به زیر یکم. همچنین در سه دستنویس کل مصراع دوم را عوض کرده‌اند تا باز فعل افسردن/فسردن را به خوانش متأخر آن، به پیش حرف س، تبدیل کرده باشند: نیارست بنمود کس دستبرد. در دو بیت زیر یزدگرد را که همیشه با زیر گ به کار برده است، با فسرد قافیه کرده است:

که چونان شدیم از بد یزدگرد که خون در دل نامداران فسرد

ششم، ۴۲۰/۶۵

بیامد بنزد پدر یزدگرد چو دیدش، کف اندر دهانش فسرد

ششم، ۶۱۴/۲۵۸۵

در این دو بیت نیز یا باید بگوییم که شاعر در قافیه اهمال کرده و یزدگرد را به زبر حرف گ به کار برده است، و یا فعل افسردن/فسردن را برخلاف خوانش پارسی میانه و فارسی پس از خود، به زیر س خوانده است.

از آنچه گذشت، روشن می‌گردد که گاه مسائل متن‌شناسی شاهنامه، در چارچوب یک واژه، یک مصراع و یا یک بیت محدود نیست، بلکه از آن فراتر می‌رود و از این رو باید در قالب بزرگ‌تری بررسی گردد؛ ولی به هر روی، در مورد مصراع مورد گفت‌وگو، نخست باید وجه دستوری و معنی دقیق صورت پیشنهادشده توضیح داده شود، و شاید گواه موثقی نیز در تأیید آن ارائه گردد.

آقای مسعود راستی‌پور هنگام آماده کردن مقاله نگارنده برای چاپ، در نامه‌ای به نگارنده، توضیحی دربارهٔ گرد آورده‌اند، که در زیر می‌آورم:

ظاهراً معنایی که منتقد به دست داده‌اند دقیق نیست، و بهتر است که بیت اینگونه معنی شود: آنگونه او را در میان حلقه محصور کرد (= آنگونه حلقه را به گرد او درآورد) که... در واقع «گرد» نه صفت «حلقه»، که قید است.

کاربرد گرد در این عبارت از همین دست است: «بدرستی که درآویخت به شما دام‌ها و او، و گرد درآمد به شما کینه‌ها و مکرها و سخت او (ترجمه: و تکتفتکم غوائله؛ نهج البلاغه با ترجمه فارسی قرن پنجم و ششم، از مترجمی نامعلوم. به تصحیح عزیزالله جوینی. ج ۲، ص ۱۵۴-۱۵۵). «گرد درآوردن» صورت متعدی «گرد درآمدن» است، که در ترجمه «احاطه» در بسیاری از فرهنگ‌های قدیم (از جمله تاج‌المصادر و کتاب‌المصادر) آمده است.

۹. (ص ۱۲۱)

بیامد بمالید و زین برنهاد شد از رخس، رخشان و از شاه شاد

نوشته‌اند:

چون در ابیات شاهنامه رخشان صفت رخس است، پیشنهاد می‌شود در اینجا نیز به همان صورت (رخس رخشان) خوانده شود.

ایشان چهار گواه آن را در حاشیه آورده‌اند.

در فرهنگ ولف، سه بار رخس رخشنده و چهار بار رخس رخشان آمده است؛ ولی جز در همان یک مورد متن ما، در هیچ‌یک از هفت مورد دیگر، در کنار رخس مفعول دیگری (مثلاً شاه) نیامده است. از این رو، به ذوق نگارنده، در بیت بالا اگر رخشان را صفت رخس بگیریم لطفی ندارد، بلکه بهتر است برای حفظ تناسب در لفظ، رخس مانند شاه بدون صفت باشد، و رخشان و شاد به عنوان مسند به رستم برگردند. ضمناً نولدکه (70: 1920) نیز این مصراع را مانند نگارنده خوانده است. با این همه، در اینجا سخن از تفاوت ذوق است، نه استدلال.

۱۰. (ص ۱۲۱)

چو دیدند گردِ گو پیلتن همه نامداران شدند انجمن

نوشته‌اند که در چاپ‌های شاهنامه، حرف گ را در گرد برخی به زیر، برخی به زبر و برخی به پیش خوانده‌اند؛ ولی:

با توجه به اینکه گرد گونه‌ای حشو است، که ظاهراً نمونه کاربرد دیگری در شاهنامه ندارد، نگارنده یکی از دو خوانش گرد و گرد را پیشهاد می‌کند.

نگارنده در اینجا از مناسبت گرد به معنی «اطراف، پیرامون» چیزی سردر نمی‌آورد؛ همچنین رستم در حال تاختن نیست که گرد بخوانیم. از این رو احتمال درستی همان گرد (به پیش یکم) بیشتر است. از سوی دیگر، برخی کاتبان نیز متوجه شده‌اند که متن چندان دلخواه نیست، و از این رو گرد را برخی به بره و برخی به گردان تغییر داده‌اند (در یکی از این دستنویس‌ها دیده می‌شود که قبلاً گرد داشته است. صورت گرد در دستنویس‌های فلورانس، لندن ۶۷۵، سن ژوزف، قاهره ۷۴۱، و واتیکان آمده است).

۱۱. (ص ۱۲۲)

غمی گشت، رستم بیازید چنگ گرفتش بر و یال جنگی پلنگ

پیشنهاد کرده‌اند که نشانه ویرگول را پس از رستم بگذاریم و بیت را چنین معنی کنیم: رستم - که از طولانی شدن نبردش با سهراب و یک بار شکست خوردن از او - غمین و آزرده بود، دست دراز کرد و...

با این تأویل، آزرده‌گی رستم از شکست خود و برتری زور حریف سبب پیروزی رستم می‌گردد، و این کمی غیر منطقی می‌نماید. در بیت پیش از این بیت آمده است: سرافراز سهراب با زور دست تو گفتم سپهر بلندش بیست

پس این سهراب است که زورش کاهش می‌گیرد و غمی می‌گردد، و در نتیجه رستم

بر او پیروز می‌شود. با این حال نگارنده داوری قطعی نمی‌کند. شاید با بررسی موارد «غمی گشتن» و «غمی شدن» در فرهنگ ولف به نتیجه دقیق‌تری برسیم.

۱۲. (ص ۱۲۲)

یکی مرد بُد نام او هرزبَد زدوده دل و دور گشته ز بد
پیشنهاد کرده‌اند که به پیروی از خوانش روان‌شاد دکتر احمد تفضلی، هرزبَد خوانده شود.
من نیز خوانش این واژه را از همان مأخذ گرفته‌ام، ولی در آن سهو قلم یا تایپ راه
یافته است.

۱۳. (ص ۱۲۲)

بکوشید تا بر زه آرد کمان نیامد به زه تیره شد بدگمان
نوشته‌اند که در برخی از دستنویس‌ها طیره آمده که مناسب‌تر از تیره است.
در دستنویس‌های متون دیگر، برای مثال داراب‌نامه طرسوسی، نیز گاه واژه عربی
آمده و گاه واژه فارسی. ولی در مورد شاهنامه احتمال درستی طیره زیاد نیست، به‌ویژه
اینکه گویا این واژه تنها همین یک بار، و آن نیز در نیمی از دستنویس‌ها، آمده است.
نگارنده در اینجا نیز داوری قطعی نمی‌کند، اما تیره را محتمل‌تر می‌داند.

۱۴. (ص ۱۲۳)

چرا بر گمان زهر باید چشید دُم مار خیره نباید گزید
پیشنهاد کرده‌اند که قافیه دوم را به زبر یکم بخوانیم:
زیرا گزیدن (به دندان گرفتن) دُم مار موجب خشم و حمله آن می‌شود. مشابه این
تعبیر در جای دیگر شاهنامه (سپردن دُم مار) است.
آیا منتقد گرامی تا کنون دیده‌اند که کسی دُم مار را گاز بگیرد؟ مثالی که ایشان
زده‌اند (سپردن دُم مار)، نیز همان «گزیدن» دُم مار را تأیید می‌کند، نه «گزیدن» آن را.

۱۵. (ص ۱۲۳)

برفتند پیچان دَمور و گُروی سیاوش بدان هر دو بنهاد روی

نوشته‌اند:

اسم خاص «دمور» اگر کلمه‌ای فارسی و ساخته‌شده از «دَم» و پسوند «وَر» باشد، باید آن را به فتح «د» خواند، چنان که ولف نیز اینگونه خوانده است... اما اگر آن را صورتی از واژه ترکی «دَمیر» به معنی «آهن»... بدانیم، باز به شکل «دَمور» تلفظ می‌شود... در هر حال تلفظ مکسور «د» در این نام چندان محتمل نیست.

معنی و اشتقاق برخی از نام‌های خاص شاهنامه معلوم نیست؛ از جمله همین نام دَمور با وجود کوشش منتقد، هم می‌تواند به زیر یکم باشد، هم به زیر و هم به پیش. در این گونه موارد - تا زمانی که خوانش درست آن روشن نگردد - بهتر است از یک مرجع معتبر پیروی کرد، تا گونه‌ای همسانی حکم‌فرما باشد، نه آشفتگی. نگارنده از نامنامه یوستی (ص ۸۲) پیروی کرد. اتفاقاً یوستی نیز حدس می‌زند که این نام با واژه ترکی demir و مغولی temür به معنی «آهن» یکی باشد؛ ولی او، این واژه‌های ترکی و مغولی را به زیر یکم می‌خواند.

۲۶. (ص ۱۲۳)

کنون خیره گفتند ما را کُشند نباید که بر خاک تنها کُشند

نوشته‌اند:

قافیه مصراع دوم در چاپ پیشین «کُشند» خوانده و حرکت‌گذاری شده، که به نظر نگارنده درست و مفید معناست، و نیازی به تغییر ندارد.

نگارنده پس از تأمل بیشتر در مصراع دوم، آن را به کُشند تغییر داد. ایرانیان در برابر سپاه افراسیاب و در دفاع از سیاوش، تصمیم به جنگ می‌گیرند و به یکدیگر می‌گویند: اکنون ما را بیهوده خواهند کشت، پس چه بهتر که تنها ما را نکُشند

(تنها ما کشته نشویم، بلکه گروهی از آنان را نیز به هلاکت رسانیم). البته با کمی دور زدن می‌توان کشند را نیز در همین جهت تفسیر کرد، ولی به ذوق نگارنده لطف آن کمتر است.

۲۷. (ص ۱۲۴)

برافگند پیران بر شیرزاد؟ بیامد ابر دست او بوسه داد

پرسیده‌اند:

با قرائت پرسشی، معنای مصراع نخست چیست و چرا جمله خبری خوانده نشده است؟ در پیرایش نخست، نشانه به گونه «!؟» آمده بود، که نشان تردید نگارنده در درستی متن بود. سپس دیدم متن اشکالی ندارد و این نشانه را زدم؛ ولی سهواً کمی از آن در تایپ مانده است.

۲۸. (ص ۱۲۴)

بفرمود تا ترک سیسد سوار برفتند گرد اذر کارزار

پیشنهاد کرده‌اند که در مصراع دوم، گرد (به پیش یکم) خوانده شود.

پیش از این، در همین بخش ب، شماره ۸، درباره گرد (به زبر یکم) و به معنی «شتابان» سخن رفت. در شاهنامه گویا در چند جا گرد را بهتر است به زبر یکم، و به معنی «شتابان» خواند. برای مثال آمده است:

بشد گرد چوبان و ده کرّه تاز یکی زین و پیچان کمندی دراز

دوم، ۳۴۸/۴۶۹

در اینجا نسبت گرد (به پیش یکم) به چوپان کمی جای تأمل است. در اینجا پنج دستنویس آن را به تیز و یک دستنویس آنرا به زود برگردانده‌اند. نگارنده در اینجا نیز داوری قطعی نمی‌کند، ولی کاربرد گرد (به زبر یکم) و در معنی «شتابان» را منتفی نمی‌داند.

۲۹. (ص ۱۲۴)

سرش ویژه گفتی که سندان شده‌ست بر او ساعدش پیل دندان شده‌ست

پیشنهاد کرده‌اند که در مصراع دوم، بر و ساعدش خوانده شود.

به ذوق نگارنده، تنها ساعد به دندان پیل تشبیه شده است، نه بر به معنی «سینه». همچنین اگر پیل دندان را، چنانکه ولف ثبت کرده، نام شخص بگیریم، باز همین خوانش بهتر است. این تشبیه یک بار دیگر نیز آمده است:

بدو گفت هومان که سندان نیم به رزم اندرون پیل دندان نیم

یکم، ۱۵۴۴/۵۷۷

نگارنده در اینجا در یادداشت‌های شاهنامه (بخش دوم، ص ۵۹) آن را اشاره‌ای به نام کوش پیل دندان دانسته‌ام، که حماسه‌ای به نام اوست. ضمناً نسبت پیل دندان به کوش نیز، محتملاً به خاطر تشبیه او به سختی عاج فیل است.

۳۰. (ص ۱۲۴)

یکی رخس بودش بکردار گرگ کشیده زهار و بلند و سترگ

پیشنهاد کرده‌اند که در مصراع دوم، زهار برابر با خوانش پارسی میانه، به زیر یکم خوانده شود.

فرهنگ‌های فارسی این واژه را به زیر یکم ثبت کرده‌اند؛ ولی از آنجایی که نگارنده در پیرایش دوم شاهنامه، خوانش واژه‌ها را، تا نادرستی آن ثابت نشود، بر اساس خوانش پارسی میانه تعیین کرده است، این پیشنهاد برای متن پیرایش نگارنده درست است. این اصلاح باید در یک جای دیگر نیز اعمال گردد (نک. یکم، ۶۳۰/۸۱۵).

۳۱. (ص ۱۲۵)

برآویخت با دیو پولادوند بینداخت آن تابداده کمند

پیشنهاد کرده‌اند که در مصراع نخست، دیوپولادوند خوانده شود، یعنی با تقدّم صفت بر موصوف و افتادن کسره اضافه.
نگارنده در اینکه اینجا صفت بر موصوف مقدّم شده باشد تردید دارد، بلکه آن را گونه‌ای از اضافه بیانی گمان می‌برد.

۳۲. (ص ۱۲۵)

به پولادِ خایسکِ آهنگرانِ فروبردِ مسمارهایِ گران

پیشنهاد کرده‌اند که پولاد به سکون خوانده شود، نه به کسره اضافه.
نگارنده در اینجا نیز در تقدّم صفت بر موصوف تردید دارد، بلکه آن را اضافه تخصیصی گمان می‌برد.

۳۳. (ص ۱۲۵)

سبکِ دستِ رستمِ بسانِ پریِ بدو در نهران کرد انگشتی

پرسیده‌اند:

آیا نمی‌توان «سبک‌دست» به معنای «جلد و چالاک» خواند، تا فاعل بیت «رستم» باشد، نه «دست» او.

نگارنده سبک را قید و دستِ رستم را فاعل می‌گیرد.

۳۴. (ص ۱۲۵)

به رویین چنین گفت پس پهلوانِ که ای پورِ سالارِ فرّخ‌جوان

نوشته‌اند که در مصراع دوم فرّخ‌جوان صفت سالار، یعنی پیران، شده است و این نادرست است؛ چون پیران جوان نیست. ایشان سپس دو خوانش دیگر پیشنهاد کرده‌اند: که ای پورِ سالار، فرّخ‌جوان؛ و: که ای پورِ سالارِ فرّخ، جوان.
اگر چند گواه موثق در دست باشد، که صفت مضاف پس از مضاف الیه آمده باشد

(یعنی: ای پور فرخ جوان سالار)، در این صورت همان متن ما بهتر است؛ در غیر این صورت ایراد ایشان وارد است. آقای راستی پور در همان نامه نوشته‌اند:

برای آمدن صفت مضاف پس از مضاف الیه، در دستور پنج استاد (ص ۷۲-۷۴) شواهدی آمده است... و آقای آیدنلو هم در بخش الف، شماره ۷۵ نقد خود به آن اشاره کرده‌اند.

۳۵. (ص ۱۲۶)

ببینیم تا بر که گردد سپهر که را برنهد بر سر از تاج، مهر
نوشته‌اند که خوانش از تاج، مهر «معنی دقیقی ندارد، چون مراد این است که از مهر تاجی بر سر بگذارد، نه از تاج، مهری»؛ از این رو پیشنهاد کرده‌اند که تاج مهر خوانده شود.

به گمان نگارنده با پیشنهاد ایشان بیان فاقد شیوایی است، بلکه بهتر است سپهر را فقط فاعل مصراع نخست بگیریم، و مهر را به معنی «خورشید» فاعل مصراع دوم.

۳۶. (ص ۱۲۶)

گر آیدون که امروز یک راه باد تو را جُست و شادی تو را در گشاد
ایشان به استناد بیتی دیگر از شاهنامه (چو بنشیند آن جستن باد اوی/ به گیتی نگیرد کسی یاد اوی) پرسیده‌اند که آیا در بیت مورد گفت‌وگو نیز جستن دقیق‌تر نیست؟
به گمان نگارنده، در بیت نخستین جُست و در بیت دوم جستن بهتر می‌نماید؛ ولی مطمئن هم نیست.

۳۷. (ص ۱۲۷)

بباشم بر این رزمگه پنج روز ششم روز، هر مزد گیتی فروز،
برآید...

نوشته‌اند:

چون در شاهنامه «هرمزد» در معنای «خورشید» به کار نرفته است، پیشنهاد می‌شود در مصراع دوم «روزِ هرمزد» در معنی «نخستین روز هر ماه...» خوانده شود؛ با این قرائت (ششم، روزِ هرمزد، گیتی فروز برآید...)...

و در پایان افزوده‌اند:

جالب است که دکتر خالقی مطلق در یادداشت‌های شاهنامه بیت را با قرائت پیشنهادی معنا کرده‌اند.

نگارنده هرمزد را به معنی «خورشید» نگرفته است، بلکه آن را به همان معنی «نخستین روز هر ماه» که خجسته‌ترین روز به شمار می‌رفت دانسته است و در این بیت، گیتی‌فروز را صفت هرمزد دانسته است، نه به معنی خورشید. چنان که برای مثال فالِ گیتی‌فروز نیز آمده است: به نیک اختر و فالِ گیتی‌فروز (یکم، ۲۷۱ / ۴۰ و دیگرجا).

۳۸. (ص ۱۲۷)

برافروختند آتش از هر سُوی طلایه برآمد ز هر پهلوی

نوشته‌اند:

با توجه به اینکه صورت پهلوی کلمه پهلُو (pahlūg) است... پیشنهاد می‌شود بر اساس قاعده‌ای که خود دکتر خالقی مطلق در یادداشت‌های شاهنامه... توضیح داده‌اند، واژه قافیۀ مصراع دوم پهلُوی خوانده شود...

آنچه ایشان درباره قاعده بالا نوشته‌اند درست است، ولی نگارنده در بیت بالا پهلُو را به زبر سوّم و سکون چهارم، و به معنی «شهر» خوانده‌ام. خوانش پهلُو به معنی «کنار، سو، طرف» در اینجا لفظ استواری نیست. گواه دیگر:

پدید آمد از هر سُوی خسروی یکی نام‌جویی به هر پهلُوی

یکم، ۱۷۱ / ۲۸

۳۹. (ص ۱۲۷)

به زیر آوریدند رامشگران بدآوازا برکشیده کِران

نوشته‌اند:

مصحح گرامی در مصراع دَوَم «بَد» را حرف اضافه و «کِران» را «رباب، چنگ، بربط» معنا کرده‌اند؛ البته احتمال داده‌اند که «گران» نیز می‌توان خواند. معنای پیشنهادی ایشان هم برای بیت چنین است: رامشگران چنگ‌های تار بسته (برکشیده کِران) را به نوای زیر... و نغمه‌های گوناگون (بدآوازا) نواختند.

سپس منتقد گرامی کِران را در معنی «آلت موسیقی» واژه‌ای نادر و شاذ دانسته، مصراع دَوَم را چنین می‌خواند: «بُد آوازا برکشیده گران»، و چنین معنی می‌کنند: «آوازه‌های گران (آهنگ‌های سنگین و مطمئن) برکشیده بود».

نگارنده کلاً از متن مصراع دَوَم خرسند نیست و احتمال گشتگی آن را می‌دهد؛ ولی این متن و معنی آن را از متن و معنی پیشنهادی ایشان بهتر می‌داند. همچنین توجه شود که نواهای بَم و سنگین پسندیده نبوده است.

۴۰. (ص ۱۲۸)

کنون زین سپس هفتخان آورم سخن‌های نغز و جوان آورم

نوشته‌اند که املائی فردوسی، محتملاً هفتخوان بوده، که املائی نادرست، ولی با شیوه قافیه‌پردازی شاعر همخوان است.

چون منتقد نظر نگارنده را نقل کرده‌اند، دیگر چیزی بر آن نمی‌افزایم (نیز نک. پیشگفتار نگارنده بر پیرایش دَوَم، یکصدودو) و فقط تأکید می‌کنم که در این باره نمی‌توان داوری قطعی کرد: گروهی خوان، گروهی خان پسندند!

۴۱. (ص ۱۲۹)

ز لاله فریب و ز نرگس نهیب ز سنبل عتیب و ز گلنار زیب

پرسیده‌اند که چرا عتیب خوانده نشده است؟
نادرستی چایی است.

۴۲. (ص ۱۲۹)

پر آتش دل ابر و پر آب چشم خروش مغانی و پُر تاب، خشم

پیشنهاد کرده‌اند پُر تابِ خشم (= پر از فروختگیِ خشم) خوانده شود.
منتقد گرامی در اینجا و چند مورد دیگر، به عیب غلو در قافیه اشاره کرده‌اند که «از ویژگی‌های قوافی شاهنامه است». آری، شاعر چند جا در شاهنامه رَوی ساکن را با رَوی مکسور قافیه کرده است. نگارنده نیز در یادداشت‌های شاهنامه (بخش دوم، ص ۴۴۲) با ذکر مثال بدان اشاره کرده و چند جا این عیب را در متن نگه داشته است (از جمله: یکم، ۸۲ / ۷۹۸؛ دوم، ۱۲۸ / ۶۹۰؛ ۷۵۹ / ۳۵۰۲)، ولی نمی‌توان آن را یک قاعده کلی گرفت و به هر مورد به‌ظاهر مشابه تعمیم داد. از جمله بیت بالا بدون این عیب بهتر است.

۴۳. (ص ۱۳۰)

همی راند چون باد، فرمانروا یکی گوزبُن دید سر در هوا

نوشته‌اند:

با این قرائت (باد، فرمانروا) مراد از «فرمانروا» اسفندیار است؛ اما چون «باد» در سنت زرتشتی جزو ایزدان است و جنبه برتری و تقدس دارد... پیشنهاد می‌شود به قرینه «خورشید فرمانروا»... در اینجا نیز «باد فرمانروا» خوانده شود.
نگارنده در شاهنامه برای باد، که حدود هزار بار به کار رفته است، گواهی که برتری و تقدس ایزدی آن را برساند سراغ ندارد.

۴۴. (ص ۱۳۰)

بدو گفت کز مرد بازارگان بیابی کنون تیغ دینارگان

پیشنهاد کرده‌اند که در مصراع دوم تیغ، دینارگان خوانده شود: «از مرد بازرگان به جای دینارگان، تیغ می‌یابی».

بازرگان کالا می‌دهد و دینار می‌گیرد. نگارنده آن را با کسره اضافه می‌خواند و «شمشیر پربها» معنی می‌کند.

۴۵. (ص ۱۳۰)

بزرگان که دیدند ببر مرا همان رخسِ غرّان هزبر مرا

پیشنهاد کرده‌اند که مصراع دوم «همان رخس، غرّان هزبر مرا» خوانده شود. نمی‌دانم. غرّان هزبر را هم می‌توان عطف بیان گرفت و کسره اضافه پیش از آن را حذف کرد، و هم آنرا صفت مرکب (صفت فاعلی + اسم) دانست. من خوانش دوم را بیشتر می‌پسندم.

۴۶. (ص ۱۳۰)

به نخچیر لشکر پراکنده شد اگر کنده‌گر سوی آکنده شد

ایشان کنده‌گر را که نگارنده «چاه‌کن» معنی کرده است، دو واژه می‌گیرند و بیت را چنین معنی می‌کنند:

پس از اینکه آن سواران در نخچیرگاه پراکنده شدند، گروهی سوی خندقها/ چاه‌هایی - که مهتر کابل و شغاد کنده بودند- رفتند و گروهی دیگر به راه بی چاه و خندق (آکنده/ پُر).

پیشنهادی که ایشان کرده‌اند از نگاه دستوری لنگی دارد، یعنی سوی در جای خود نیست. نگارنده بیت را چنین معنی می‌کند: [پس از آنکه کنده‌گران چاه‌ها را کردند]، سواران لشکر (همراهان رستم) در نخچیرگاه متفرق شدند و یا (و دیگر اینکه) چاه‌کن‌ها به سوی نکنده (هامون) رفتند (از آن محل دور شدند). در مصراع دوم اگر را می‌توان

حرف شرط، ولی در معنی «وقتی که» نیز گرفت و مضمون مصراع‌ها را پس و پیش کرد: وقتی که (در آن هنگام که) چاه‌کن‌ها سوی نکنده (زمین هموار) رفتند (از آن محل دور گشتند)، سواران در شکارگاه پخش شدند.

۴۷. (ص ۱۳۱)

خروشی برآمد ز هر پهلوی تلی کشته دیدند بر هر سوی

ایشان در این بیت نیز مانند شماره ۳۸ پهلوی را به واو معروف و به معنی «سمت و گوشه» می‌گیرند.

نگارنده در اینجا نیز پهلُو می‌خواند، ولی در اینجا آن را به معنی «پهلوان» می‌گیرد.

گواه دیگر:

برون آمد آن پهلُو از نیمروز همی رفت شادان‌رخ و دلفروز

یکم، ۲۷۴/۲۱۰

برای گواه‌های این واژه در معانی «شهر» و «پهلوان»، نک. واژه‌نامه‌های یادداشت‌های شاهنامه.

۴۸. (ص ۱۳۱)

به بالایِ ارونند و بویا برش سکندر همی خواندی مادرش

ایشان بیت را چنین می‌خوانند: «به بالای، ارونند و...» و ارونند را «بلند و بشکوه» معنی می‌کنند: «بالایش بلند و پرشکوه بود».

به گمان نگارنده، در شاهنامه بالای به معنی «پالای، پالاد» است، و باید با پ نوشته شود، و در معنی «قد و قامت» بدون ی است و این حرف وقتی می‌آید که مکسور باشد (نک. بخش الف، ش ۶۴). از این رو ارونند در اینجا نام پدر لهراسپ است: به قامت ارونند و...

۴۹. (ص ۱۳۱)

بفرمود تا گرد بگداختند از آهن یکی مهره‌ی ساختند

نوشته‌اند:

همچنان که خود دکتر خالقی مطلق در افزوده‌هایی بر یادداشت‌های بخش اسکندر نوشته‌اند، در اینجا محتملاً «گرد» به زیر یکم است؛ یعنی: سوزن‌ها را به شکل مهره‌ای مدور (گرد) گداختند و ساختند. نظر ایشان درست است. نگارنده در پیرایش دوم خود یا این اصلاح را فراموش کرده است و یا سهو قلم یا تایپ است.

۵۰. (ص ۱۳۱)

نکردی به دینار او کس نگاه؛ ز نیک‌اختر روز و از داد شاه،

پرسیده‌اند که آیا قرائت «از داد شاه» دقیق‌تر نیست؟

اگر بدین گونه که پیشنهاد کرده‌اند بخوانیم، بیت بعدی (ز مردی نکردی بدان جنگ فخر...) بدون ذکر صریح فاعل، سخنی استوار نیست. این شیوه سخن‌پردازی شاعر، که مطلبی را در مصراع نخست به پایان می‌برد و با مصراع دوم مطلب دیگری را آغاز می‌کند، گواه بسیار دارد و بیت بالا نیز به نظر نگارنده یک گواه آن است.

۵۱. (ص ۱۳۲)

الان شاه و چون پارسِ پهلوسپاه چو بیورد و شگنان ز زین کلاه

نوشته‌اند که با خوانش «پارسِ پهلوسپاه» وزن به هم می‌خورد، و از این رو پارس را باید بی کسره اضافه خواند.

در اینجا نیز می‌توان مانند شماره ۴۵ بدون کسره خواند و پهلوسپاه را عطف بیان گرفت، ولی لطفی ندارد، بلکه باید احتمال برخی ناهمواری‌ها را در وزن داد. نگارنده در اینجا داوری قطعی نمی‌کند.

۵۲. (ص ۱۳۲)

به هستی یزدان گویی دهیم روان را به دین آشنایی دهیم
نوشته‌اند که با توجه به صورت فارسی میانه، باید گویی (به پیش یکم) خواند.
درست است و نگارنده نیز همه جا چنین خوانده است. این یک مورد سهو در تایپ است.

۵۳. (ص ۱۳۲)

زن و خانه و چیز بخشیدنی ست تھی دست کس با توانگر یکی ست
نوشته‌اند:

همچنان که در چاپ‌های دیگر آمده است... «بخشیده نیست: جدا نیست»،
پیشنهاد می‌شود.

این پیشنهاد همان موضوع اشتراک در مال و زن را در کیش مزدکی بیان می‌کند و
می‌گوید «مردم در زن و خانه و مال از هم جدا نیستند» و قافیهٔ بهتری را هم ارائه می‌دهد:
نیست-یکیست (هر دو با پای مجهول). از آنجا که نویسنش پیرایش نگارنده این عقیدهٔ
مزدکی را آشکارتر بیان می‌کند، توجه نگارنده را از نویسنش دیگر دور کرده است؛
ولی اینکه در چاپ‌های دیگر موضوع را درست دریافته باشند جای تردید است.

۵۴. (ص ۱۳۲)

به گفتار تو دل بیاراستم ز گیتی تو را نیکوی خواستم؟!
پیشنهاد کرده‌اند که مصراع دوم به صورت خبری خوانده شود.
درست است. نشانهٔ «!؟» باید به «،» تصحیح شود.

۵۵. (ص ۱۳۲)

جفاییشه بر پیل تنها برفت سوی قلب، خسرو خرامید و تفت
نوشته‌اند که باید قلبِ خسرو خواند، یعنی بهرام چوبین به سوی «قلب خسرو» که

خواست از آن «میانه لشکر پرویز» باشد، تاخت؛ چون پرویز در قلبگاه لشکر خود ایستاده است.

گرفتن قلب خسرو در معنی «قلب لشکر خسرو» لفظ استواری نیست. در حقیقت نیز این بهرام نیست که به قلب لشکر پرویز حمله می‌کند، بلکه خود پرویز است که پس از آنکه بهرام سوار بر پیل به لشکر پرویز می‌تازد، به قلب لشکر خود می‌رود تا از خطر بهرام مصون باشد. سپس، پس از گریختن جلوداران لشکر پرویز از بهرام، بهرام به قلب سپاه که پرویز در آنجاست حمله می‌کند:

خروشان همی تاخت تا قلبگاه به جایی کجا شاه بُد با سپاه

۵۶. (ص ۱۳۳)

مگر هر کسی بس کند مرز خویش بداند سر مایه‌ی و ارز خویش

نوشته‌اند که «نیازی به آوردن ی پس از مایه نیست».

روشن است که حرف ی سهو قلم یا تایپ است.

۵۷. (ص ۱۳۳)

وزان پس به کاری دگر برخیزیم چو تلخی مزیدیم، شیرین مزیم

پرسیده‌اند که چون برخیزیم کوتاه‌شده برخیزیم است، آیا قرائت آن به زیر سوم دقیق‌تر نیست؟

آری چنین است و این مورد نیز سهو قلم یا تایپ است.

آقای دکتر سجّاد آیدنلو، به تشخیص این بنده، در شمار شاهنامه‌شناسان طراز اوّل ما هستند، که در بسیاری از زمینه‌های این رشته بررسی‌های معتبری بر جای نهاده‌اند. ایشان پژوهنده‌ای بسیار کوشا و دقیق، و خلاف کسانی که با اندک مایه‌ای از دانش گرفتار باد نخوت می‌گردند، سخت فروتن و به‌غایت منصفند. ایشان سراسر پیرایش دوم نگارنده را با حوصله و صرف وقت بسیار و دقت تمام بررسیده و بر ۱۳۵ مورد آن انگشت ایراد نهاده‌اند. نگارنده، هم از راه قدردانی از کوشش و همت ایشان و هم به‌خاطر برآوردن انتظار خوانندگان پیرایش خود، که لابد خواستار نظر نگارنده درباره ایرادات ایشانند، به‌ویژه برای ایفای وظیفه نسبت به حماسه ملی ایران، نکات انتقادی ایشان را با وجود وضع جسمی بسیار نامطلوب خود، با دقت خواند و در حد بضاعت علمی خود پاسخ داد.

نگارنده از ۱۳۵ مورد ایرادات ایشان، ۳۶ مورد را پذیرفت، که ۱۳ مورد از آن مربوط به سهوهای قلمی یا تایپی است (بخش الف، ش ۲۵، ۳۹، ۷۵، ۷۶؛ بخش ب، ش ۷، ۱۲، ۲۷، ۴۱، ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۷) و ۲۳ مورد، ایرادات مستدل دیگر (بخش الف، ش ۳، ۷، ۱۵، ۲۱، ۲۸، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۴، ۷۹، ۸۱، ۸۶؛ بخش ب، ش ۳، ۵، ۶، ۳۰، ۳۴، ۵۳). نگارنده، بی آنکه خود را از خطا مصون بداند، دیگر نکات انتقادی ایشان را به دلایلی که شرح آن رفت درست نمی‌داند، ولی برخی از این نکات را می‌توان پیشنهادی و وجهی در برابر پیشنهاد و وجهی دیگر دانست (از این نمونه‌اند: بخش الف، ش ۱۳، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۳۷، ۷۱، ۷۳، ۸۴، ۸۸؛ بخش ب، ش ۹، ۱۳، ۲۶، ۲۸، ۳۶، ۳۷، ۴۵، ۵۱). بر اینگونه ایرادات اخیر، که بیشتر پایه ذوق‌ورزی دارند، هر منتقدی می‌تواند تعدادی دیگر بیافزاید و یا تعدادی از آن بکاهد.

در مورد نادرستی‌های قلمی و تایپی، این نکته را بیافزایم که ایشان و آقای دکتر وحید عیدگاه طرهبه‌ای، پیش از این نیز شماری از این نادرستی‌ها را به نگارنده معرفی کرده بودند. همچنین آقای فرهاد اصلانی و بانو دکتر مهدیس کامکار، هر یک یکی دو نمونه را یادآور شدند، که برخی از آنها در چاپ رقیعی کوچک کتاب اصلاح شدند. نگارنده در این فرصت از همه این عزیزان نهایت امتنان را دارد. موضوع سهوهای قلمی و تایپی واقعاً مشکل بزرگی است. برای مثال، در این بیت:

چنین گفت کان کس که با خواسته به بخشش کند جانش آراسته،

عبارت با خواسته که در یازده دستویس ما و نیز در دستنویس سن ژوزف و سعدلو و حاشیه ظفرنامه آمده است، نادرست و درست آن ناخواسته است، که در چهار دستنویس دیده می‌شود و بنداری نیز همین را داشته است: «فقال ما کان من غیر سؤال و بلا امتنان». در چاپ پیشین نگارنده، در متن همان صورت نادرست آمده است (هفتم، ۱۱۷۶/۱۸۶). نگارنده در حاشیه نسخه خود، صورت درست را نوشته بود و در پیرایش دوم آن را درون متن کرد، ولی متأسفانه باز باخواسته تایپ شده است (دوم، ۱۱۷۷/۶۶۷).

منتقد گرامی، در آخرین بخش نقد خود، چند ایراد نیز بر پیشگفتار نگارنده گرفته‌اند. در زیر به دو-سه نکته اشاره‌ای کوتاه می‌کنم و به سخن خود پایان می‌دهم:

- پیشنهاد نگارنده که شاهنامه را می‌توان به دو بخش «حماسه ملی ایران» و «تاریخ ملی ایران» تقسیم کرد، از نگاه امروزی به این کتاب است و نه از دیدگاه گذشتگان، که همه شاهنامه را «تاریخ» می‌دانستند.

- نگارنده از دلایل اثبات تاریخ سرایش شهریارنامه و همای‌نامه که از سده هفتم هجری یا متأخرترند اطلاعی نداشت و ندارد، و آن مقالات را نخوانده است.

در مورد همای‌نامه لابد در آن مقاله به موضوع ناهماهنگی کاررفت برخی از واژه‌های کهن این اثر با تاریخ سرایش آن و علت کاربرد آنها اشاره‌ای شده است.

– به گمان نگارنده، این نظر ایشان و برخی پژوهندگان دیگر که داستان «بیژن و منیژه» (و نیز داستان «رستم و سهراب») از مأخذی دیگر، غیر از شاهنامه ابومنصوری، بوده، احتمال چندانی ندارد. تعدّد مأخذ را باید مربوط به شاهنامه ابومنصوری دانست، ولی مأخذ فردوسی، بر اساس همه دلایل و قرائن موجود، تنها همین یک مأخذ بوده است. شاعر بارها و بارها مستقیم و غیرمستقیم به شاهنامه ابومنصوری اشاره کرده است، ولی هیچ اشاره‌ای به مأخذ دیگری ندارد. در پایان خطبه داستان «بیژن و منیژه» نیز، مأخذ خود را یک بار «دفتر» و سه بیت پایین‌تر «دفتر پهلوی» می‌نامد (یکم، ۶۳۹/۱۹، ۲۲). عنوان نخست، همان عنوانی است که در همان دیباچه کتاب به شاهنامه ابومنصوری اطلاق شده است (یکم، ۱۲۶/۶) و سپس در دو جای دیگر کتاب نیز به کار رفته است (یکم، ۵۱۷/۱۸؛ دوم، ۲۰۱/۱۶۶۹). عنوان دوم نیز باز در همان دیباچه کتاب برای شاهنامه ابومنصوری به کار رفته است (یکم، ۱۴۲/۷) و به گونه «دفتر پهلوان» و «دفتر راستان» نیز آمده است. در آغاز داستان «رستم و سهراب» نیز به باور نگارنده دهقان در عبارت «گفتار دهقان» اشاره به ابومنصور معمری یا ابومنصور عبدالرزاق، و کل عبارت اشاره به کتاب شاهنامه ابومنصوری است، و پس از آن موبد اشاره به مؤلف داستان و محتملاً آزادسرو است (یکم، ۲۶۱/۹-۱۰).

از میان دلایلی که آقای دکتر آیدنلو در احتمال مأخذی دیگر برای داستان «بیژن و منیژه» آورده‌اند، یک دلیل ایشان قابل توجه و تأمل بیشتری است، و آن اینکه این داستان را «بیشتر شاهنامه‌شناسان از کارهای دوران جوانی شاعر می‌دانند». نتیجه‌ای که از این نظر گرفته‌اند، این است که چون فردوسی کار سرایش شاهنامه

را پس از مرگ دقیقی و آن هم پس از آنکه دوست مهربان و همشهری او نسخه‌ای از شاهنامه ابومنصوری را در اختیار او می‌گذارد، آغاز می‌کند، پس داستان نام‌برده باید از مأخذ دیگری برگرفته شده باشد. افزون بر این، شاعر هنگام سرایش شاهنامه نزدیک به چهل سال داشته، و از این رو شاعری که پیش از آن به «سخن گفتن پهلوانی» شهرت داشته است (یکم، ۱۴۳/۷)، باید پیش از به نظم کشیدن شاهنامه ابومنصوری، که هنوز در اختیارش نبوده، داستان‌های حماسی دیگری را، از جمله «بیژن و منیژه»، سروده باشد.

نگارنده، هم در اینکه داستان «بیژن و منیژه» از کارهای جوانی شاعر است، و هم در اینکه شاعر باید پیش از آغاز به سرایش شاهنامه اشعار حماسی (و نیز اشعار تغزلی) سروده باشد، با ایشان هم‌سخن است و خود قبلاً به این موضوع پرداخته است (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۳۹۳ به جلو، ۳۹۹ به جلو)، ولی لزومی نمی‌بیند که شاعر داستان «بیژن و منیژه» را حتماً از مأخذ دیگری گرفته باشد؛ چون آن نسخه شاهنامه ابومنصوری که آن دوست در دسترس شاعر می‌گذارد (یکم، ۱۴۰/۷ - ۱۴۵) امانتی تا پایان کار شاعر، یعنی برای سی‌و‌اندی سال بوده است، و در واقع می‌توان گفت که آن دوست نسخه خود را به شاعر بخشیده بوده. غیر از این شاعر امکان کار نداشت، و یا به گفته خود در طلب نسخه‌ای از مأخذ می‌بایست «سوی تخت شاه جهان» (یکم، ۱۳۵/۶) به بخارا می‌رفت؛ در حالی که برای سرودن داستان «بیژن و منیژه» بسنده بود که شاعر نسخه‌ای از مأخذ را برای چند ماه، و حداکثر یک سال، در اختیار داشته باشد. گذشته از این، در آن سال‌ها که شاهنامه ابومنصوری شهرت بسیار داشت، چنانکه شاعر از آن بارها با صفت «نامور» یاد کرده است (یکم، ۱۲۴/۶)، و یا به گفته او بر آن کتاب «جهان دل نهاده» بود (یکم، ۱۲۷/۶) و داستان‌های آن را در محافل می‌خواندند (یکم، ۱۲۶/۶) و بی‌تردید از برخی بخش‌ها و داستان‌های آن نیز نمونه برمی‌داشتند.

به سخن دیگر، شاعر برای سرودن داستان «بیژن و منیژه» به کلّ شاهنامه ابومنصوری نیازی نداشت، ولی چون این داستان در هر حال بخشی از آن کتاب بود، اطلاق «دفتر» و «دفتر پهلوی» بی‌مناسبت نیست.

در اینجا نکته دیگری نیز هست که شاید دیگران در آن با نگارنده هم‌سخن نباشند، ولی او بدان اعتقاد کامل دارد، و آن اینکه اعتقاد به تعدّد مآخذ شاعر، به معنی کاستن از اهمیت و تأثیر ادبی-سیاسی شاهنامه ابومنصوری، و یا به‌منزله بی‌خبر بودن فردوسی از اهمیت آن و برکنار ماندن او از تأثیر آن، و پایین آوردن شاعر تا سطح سراینده‌ای است که جز «شاعری» مشغله ذهنی دیگری نداشت؛ در حالی که چنین نظری با محتوای شاهنامه و سنگرگیری سراینده آن در مسائل تاریخی و اجتماعی کشورش، سازگار نیست. شاعر همیشه حضوری محسوس و اندیشمندانه دارد. هر کس که شاهنامه را با دقت بخواند، در بسیاری جاها صدای تپش قلب شاعر را می‌شنود. در ادب فارسی، هر شاعری دارای پیام نیست. فردوسی در شمار اندک شاعران فارسی‌زبان است که پیامی دارد، ولی پیام او پیام یک عارف دل‌سوخته یا یک عاشق دل‌باخته نیست؛ پیام او پیام یک شاعر اندیشمند ملی است، و این پیام با گزینش مآخذ پیوند تنگاتنگ دارد. شاعری که همه بینش او از تاریخ، مناسبات اجتماعی، آداب و رسوم، اخلاق و فلسفه زندگی با بینش مآخذ او گره خورده است؛ شاعری که به خواننده هشدار می‌دهد تا مطالب آن مآخذ را «دروغ و فسانه» نداند (یکم، ۱۱۳/۵) و خود او آن کتاب را به «فال نیک» می‌گیرد و «بسیار سال» بر سر آن می‌نهد (دوم، ۸۰/۱۰۴۷)؛ شاعری که از این بیم دارد که نتواند سرایش مآخذ خود را به پایان رساند (یکم، ۱۳۸/۷) و از این رو تنها خواست او از خداوند این است که «چندان زمان یابد که سرایش آن کتاب را به پایان رساند» (یکم، ۴۰۳/۱۰-۱۱؛ ۷۹۳/۵۲-۵۴)؛

دوم، ۳۷ / ۹۰۷ - ۹۰۹؛ ۷۹۱ / ۴۳۱۹ - ۴۳۲۳). چنین کسی گمان نمی‌رود که با چنین اهمیت و حرمتی که برای مأخذ خود قائل است، داستان دیگری را به مأخذ خود وصله کند.



کتاب‌نامه

- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۲). «ملاحظات در باب یادداشت‌های شاهنامه». نامه ایران باستان، ش ۲: ۳۹-۷۱.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۲۵۳۶). تاریخ بیهقی. به کوشش علی‌اکبر فیاض. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۵۹). «برشک هزبر و پلنگان منم». آینده، ش ۷-۸: ۴۹۸-۵۰۰.
- _____ (۱۳۸۱). سخن‌های دیرینه. به کوشش علی‌دهباشی. تهران: افکار.
- _____ (۱۳۹۳). یادداشت‌های شاهنامه. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۹۰). شاهنامه، از دستنویس تا متن. تهران: میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۷۷). «یک معنی انتزاعی دیگر از آواز و گشتگی آن در برخی از دستنویس‌ها و چاپ‌های شاهنامه». ایران‌شناسی، ش ۲: ۲۹۷-۳۰۱.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳- الف). داستان رستم و سهراب. پیشگفتار، پیرایش و گزارش جلال خالقی مطلق؛ به کوشش محمد افشین‌وفایی، پژمان فیروزبخش. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۳- ب). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق (دفترهای ششم و هفتم به ترتیب با همکاری محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی). تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۹۳- ج). شاهنامه. پیرایش جلال خالقی مطلق. تهران: سخن.
- مولایی، چنگیز (۱۳۹۰). «سیمین‌قلم و تیغ درم در شاهنامه فردوسی». جستارهای ادبی، ش ۱۷۴، ص ۱۶۷-۱۸۳.
- نظامی گنجیه‌یی، الیاس بن یوسف (۱۹۶۰م). مخزن الاسرار. به کوشش ع.ع. علیزاده. باکو: فرهنگستان علوم جمهوری شوروی آذربایجان.
- هرن، پاول-هاینریش هوبشمان (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی. ترجمه جلال خالقی مطلق. اصفهان: مهرافروز.
- راوندی، محمدبن علی بن سلیمان (۱۳۸۶). راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق. به سعی و تصحیح محمد اقبال. تهران: اساطیر.
- بغدادی، عبدالقادر (۱۳۸۲). لغت شهنامه. تصحیح کارل گ. زالمان. ترجمه، توضیح و تعلیق

توفیق ه. سبحانی و علی رواقی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- دهخدا، علی اکبر (۱۳۵۳). لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- اسدی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۸۴). لغت فرس. به تصحیح عباس اقبال. تهران: اساطیر.
- نولدکه، تئودور (۱۳۲۷). حماسه ملی ایران. ترجمه بزرگ علوی. تهران: دانشگاه تهران.
- Firdousi, Abou'lkasim (1838- 78). *Le livre des Rois*. Publié, traduit et commenté par M. Jules Mohl. Paris: Imprimerie Nationale.
- Justi, F. (1963). *Iranisches Namenbuch*. Hildesheim: Georg Olms Verlagsbuchhandlung.
- Nöldeke, Th. (1920). *Das iranische Nationalepos*. Berlin und Leipzig: Vereinigung wissenschaftlicher Verleger.
- Wolff, F. (1965). *Glossar zu Firdosis Schahname*. Hildesheim: Georg Olms.



A Critique on the Scales of Criticism

Djalal Khaleghi-Motlagh



Gozaresh-e Miras

Bimonthly Journal of Textual Criticism, Codicology and Iranology
Second Series, Supplement No. 5, Autumn 2016

A Critique on the Scales of Criticism

Djalal Khaleghi-Motlagh



Proprietor: The Written Heritage Research Institute
Managing Director & Editor-in-Chief: Akbar Irani
Assistant Editor: Masoud Rastipour
Managing Editor: Younes Taslimi-Pak

Digital Printing: Miras

No. 1182, Enghelab Ave., Between Daneshgah & Aburayhan streets, Tehran, Iran
Postal Code: 1315693519
Tel.: +98 21 66490612 , Fax: +98 21 66406258

www.mirasmaktoob.ir
gozaresh@mirasmaktoob.ir

This journal is available on
www.noormags.ir , www.magiran.ir & www.islamicdatabank.com